

# رؤیت هلال

شب قدر و تعیین وقت آن  
نماز و روزه در سینه فضایی، قطب شمال و جنوب  
و در مدار ۶۰ درجه

مرتضی رضوی

رؤیت هلال

نویسنده: مرتضی رضوی

تایپ و صفحه آرایی:

ابراهیم رضوی

ناشر: مؤلف

تاریخ نشر: ۱۳۹۴

نشر الکترونیک: سایت بینش نو

قفسه کتابخانه مجازی سایت بینش نو

[WWW.BINESHENO.COM](http://WWW.BINESHENO.COM)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست

مقدمه.....	۹
مسئله اول: شب قدر و تعیین وقت آن.....	۱۱
سوره قدر.....	۱۱
سوره دخان.....	۱۱
آیه ۱۸۵ سوره بقره.....	۱۱
شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ.....	۱۱
شب قدر.....	۱۲
سؤال:.....	۱۲
آیا شب قدر مخصوص این سوی کره زمین است؟.....	۱۲
جواب:.....	۱۲
قرار داد:.....	۱۳
مثال:.....	۱۳
قرارداد تشریحی:.....	۱۵
افق جهانی و تقویم جهانی.....	۱۶
اما پرسش این است:.....	۱۸
پاسخ:.....	۱۸
رابطه با تکوین و طبیعت:.....	۲۲

- ۲۳ ..... پیوند تقویم ها با طبیعت:
- ۲۷ ..... مسئله دوم: نماز و روزه در سفینه فضائی
- ۲۷ ..... سؤال:
- ۲۷ ..... جواب:
- ۲۸ ..... قبله:
- ۲۸ ..... قبله برای مسافر هواپیما:
- ۲۹ ..... و اما اوقات نماز و روزه:
- ۲۹ ..... سؤال:
- ۳۰ ..... جواب:
- ۳۱ ..... مسئله سوم: نماز و روزه در قطب شمال و قطب جنوب
- ۳۱ ..... سؤال:
- ۳۱ ..... جواب:
- ۳۳ ..... قیاس:
- ۳۷ ..... مسئله چهارم: نماز در مدار ۶۰ درجه
- ۴۱ ..... مسئله پنجم: روزه در مدار ۶۰ درجه
- ۴۱ ..... هشدار:
- ۴۳ ..... طاقت:
- ۴۶ ..... عرف عام و عرف خاص:
- ۴۸ ..... قیاس:
- ۴۹ ..... یک نظریه خوب اما ناقص:

حجیت اذان مکه.....	۵۱
افق مکه؟ یا: افق خط استوا؟-.....	۵۱
مسئله ششم: رؤیت هلال.....	۵۳
مقدمه.....	۵۳
در محضر استاد.....	۵۳
رؤیت هلال با تلسکوپ.....	۷۳
مسئله رؤیت هلال با توجه به علم نجوم و کیهان شناسی.....	۹۰
اما نه به حکومت آل سعود می توان اطمینان کرد و نه به وهابیان..	۱۰۷
افق مکه افق جهانی اسلام است.....	۱۰۸





## بنام خدا

### مقدمه

این جزوه به محور ۶ مسئله بحث می کند:

- ۱- شب قدر و تعیین وقت آن.
- ۲- نماز و روزه در سفینه فضائی.
- ۳- نماز و روزه در قطب شمال و جنوب.
- ۴- نماز در مدار ۶۰ درجه.
- ۵- روزه در مدار ۶۰ درجه.
- ۶- رؤیت هلال.

درباره این مسائل ششگانه نظرهایی (از سنی و شیعه) ابراز و حرف هائی گفته شده که در اینترنت منتشر شده اند، برخی از آنها حتی صورت علمی هم ندارند گرچه ابراز کنندگان شان مدعی فقاقت هستند. و برخی دیگر صورت علمی دارند لیکن یا بدون هر گونه توضیح و تنها بصورت یک فتوای لخت ارائه شده اند، و یا ابعاد مسئله (بل اصول و مبانی آن) حتی باختصار نیز کشف، بیان و تبیین نشده است.

و چون نقد و بررسی آنها؛ نقض و ابرام شان، در مواردی مصداق تضییع

وقت خواننده، و در مواردی نیز به درازا می انجامید، به آنها پرداخته نشد.  
تنها در آخرین مسئله (مسئله رویت هلال) نظر یک شخصیت علمی بزرگ،  
محترم و بزرگوار را به محور نقد و بررسی آورده ام.

مرتضی رضوی

۱۴۳۶/۹/۲۰ هـ.ق.

۱۳۹۴/۴/۱۶ هـ.ش.

## مسئله اول: شب قدر و تعيين وقت آن

### سورة قدر

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ  
وَ مَا اَدْرَاکَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ  
لَیْلَةُ الْقَدْرِ حَیْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ  
تَنْزَلُ الْمَلَائِکَةُ وَ الرُّوحُ فِیْهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ کُلِّ اَمْرٍ  
سَلَامٌ هِیَ حَتّٰی مَطْلَعِ الْفَجْرِ

### سورة دخان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
ح  
وَ الْکِتَابِ الْمُبِیْنِ  
اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةٍ مُّبَارَکَةٍ اِنَّا کُنَّا مُنذِرِیْنَ  
فِیْهَا یُفْرَقُ کُلُّ اَمْرٍ حَکِیْمٍ  
اَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا اِنَّا کُنَّا مُرْسِلِیْنَ  
رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ اِنَّهُ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ  
رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا اِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِیْنَ

### آیه ۱۸۵ سورة بقره

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِیْ اُنزِلَ فِیْهِ الْقُرْآنُ

### شب قدر

سؤال: وقتی که ما در این سوی کره زمین به اعمال شب قدر مشغول هستیم و دعای «بک یا الله...» را رو به درگاه خدا می خوانیم؛ و دست ها را بلند کرده ایم، در آن سوی کره زمین- آمریکا، کانادا و امریکای لاتین- روز است و مردم مشغول امور روزانه شان.

آیا شب قدر مخصوص این سوی کره زمین است؟

جواب: با صرف نظر از مناطقی از کره زمین (مانند قطب شمال و قطب جنوب و مناطق همجوارشان)، در هر افق از آفاق زمین طول شبانه روز ۲۴ ساعت است.

در اعتدال مکانی (خط استواء) ۱۲ ساعت روز و ۱۲ ساعت شب است. و همچنین است در اعتدال زمانی (اعتدال ربیعی= روز اول بهار، و اعتدال حریفی= روز اول پاییز) در دیگر مناطقی که این اعتدال را دارند. بحث ما فعلاً<sup>۱</sup> به محور همین بخش های عمده زمین است که یا در خط

<sup>۱</sup> و در مباحث بعدی درباره همه مناطق کره زمین بحث خواهد شد.

استوا قرار دارند، و یا شبانه روزشان این اعتدال ربیعی و اعتدال حزیفی را دارند، نه همه بخش های کره زمین که در برخی از آنها طول روز به حدود شش ماه نیز می رسد و همچنین طول شب.

و نیز برای اینکه جریان بحث روشن و واضح باشد همان وضعیت اعتدال را محور قرار می دهیم و فعلاً از تغییر طول روز و شب صرف نظر می کنیم. پس؛ در هر افق از آفاق زمین ۱۲ ساعت روز است و ۱۲ ساعت شب.

**این طول روز و شب هر افق است.**

اما یک روز و شب دیگر داریم که طول هر روز ۲۴ ساعت و طول هر شب نیز ۲۴ ساعت است؛ این طول روز و شب جهانی است.

روز و شب پشت سرهم در روی کره زمین در حرکت هستند؛ یک دور حرکت روز در روی کره زمین ۲۴ ساعت و یک دور حرکت شب نیز ۲۴ ساعت است.

**قرار داد:** امروز قرار بر این است که طلوع آفتاب در جزایر فیلیپین از اقیانوس آرام، آغاز این روز جهانی است، پایان این روز جهانی دقیقاً وقتی است که آفتاب از نو در همان نقطه طلوع کند.

**مثال:** کسی در جزایر فیلیپین در ساعت ۸ صبح بوقت همانجا، چکی را امضا کند.

اجازه بدهید برای آشنائی بیشتر ذهن ها به جای جزایر فیلیپین که در خط استوا قرار دارد چند درجه ای در عرض جغرافی بالاتر رفته و سخن را از ژاپن شروع کنیم:

کسی که در ژاپن در ساعت ۸ صبح بوقت محلی چکی را امضاء کند تاریخ آن را (مثلاً) می نویسد: چهار شنبه پنجم مارس، سال دو هزار و پانزده. آنگاه شخص دیگری در ایتالیا چکی را امضا کرده و همان تاریخ را می گذارد (چهار شنبه پنجم مارس سال دو هزار و پانزده) در حالی که در وقت امضای این آقا در ژاپن شب شده و چهار شنبه تمام شده است. و همچنین آقای دیگر در قاره آمریکا چکی را امضا کرده و همان تاریخ را می گذارد در حالی که در ایتالیا شب شده و چهار شنبه تمام شده است.

این چهار شنبه که روز جهانی است ۲۴ ساعت طول دارد. و همچنین است شب؛ شب جهانی نیز از ژاپن شروع شده و ۲۴ ساعت به طول می انجامد.

نزول قرآن بر زمین در شب قدر است، نزول- به هر صورت و با هر تصور- یک مبدأ دارد (گرچه مبدأ فرضی ذهنی باشد) و یک مقصد.

بحث بر سر همین «مقصد» است؛ این مقصد کره زمین است؛ از آسمان به کره زمین نازل شده. اگر از آسمان و فضا به زمین نگاه کنید نه شب های آفاقی را خواهید دید و نه روزهای آفاقی را، آنچه می بینید شب و روز جهانی است پس شب قدر ۲۴ ساعت طول دارد و این ۲۴ ساعت طول تنها یک شب است.

این انسان روی زمین است که با تناسب دید و چشم خودش و نسبت و تناسب نگاهش با کره زمین روز و شب را به تکه های ۱۲ ساعتی تقسیم می کند.

**قرارداد تشریحی:** در رسم رایج امروزی آغاز روز و شب از ژاپن تعیین شده است، یا خود به خود «تعیین» یافته است. اما اسلام این خط قراردادی را در افق شهر مکه قرار داده است. آغاز روز جهانی اسلام از افق شرقی مکه شروع شده پس از طی ۲۴ ساعته، در همان نقطه پایان می یابد و همچنین شب اسلامی از افق مکه شروع شده و پس از ۲۴ ساعت به همان نقطه می رسد.

این بیان معجز آسای امام صادق (علیه السلام) است در آن زمان که مردمان شناختی از این سو و آن سوی کره زمین نداشتند و خبری از این قبیل سؤال ها نبود. می فرماید: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ يَوْمُهَا مِثْلُ لَيْلَتِهَا»<sup>۱</sup>: شب قدر در هر سال هست و روز آن نیز مثل آن است. یعنی وقتی که شب قدر از یک منطقه عبور می کند و روز می شود، در همان ساعات روز نیز شب قدر ادامه دارد.

پس مراد از «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ»، لیلۀ جهانی است که قرآن برای همهٔ جهانیان آمده: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ»<sup>۲</sup>: ما تو را برای همهٔ مردمان جهان فرستاده ایم. و وعده داده است: «وَيَكُونُ الَّذِي كُتِبَ لَهُ»<sup>۳</sup> و ماموریت و رسالت اسلام رسیدن به «جامعهٔ واحد جهانی» است.

<sup>۱</sup> تهذیب الاحکام، ج ۴ ص ۳۳۱ ط دار الاضواء، - بحار، ج ۹۵ ص ۱۲۱ - وسائل الشیعه، ابواب

احکام شهر رمضان، باب ۳۳.

<sup>۲</sup> آیه ۲۸ سورهٔ سبأ.

<sup>۳</sup> آیه ۳۹ سورهٔ انفال.

هم وقتی که ما در این سوی زمین مشغول اعمال شب قدر هستیم، در شب قدر عمل می‌کنیم و هم کسی که ۱۲ ساعت پس از ما در آن سوی زمین به اعمال شب قدر مشغول می‌شود. اصل این مسئله در اینجا تمام می‌شود. اما فروع آن در مسائل بعدی بویژه در مبحث «رؤیت هلال» تکمیل خواهد شد.

### افق جهانی و تقویم جهانی

در این مبحث قبل از هر سخن باید به «رابطه اسلام با تقویم شمسی و تقویم قمری» توجه شود: در ذهن‌ها و زبان‌ها معروف شده که اسلام تنها تقویم قمری را برسمیت می‌شناسد و هیچ توجهی به تقویم شمسی ندارد. این ذهنیت درست نیست. این هر دو تقویم در میان عرب پیش از اسلام بوده است؛ مردم عرب امور طبیعی و امور زیست طبیعی شان را با تقویم شمسی تنظیم می‌کردند از آنجمله کوچ‌های شان از مرتعی به مرتع دیگر، و نیز تجارت شان در زمستان و تابستان که بقول قرآن «رِحْلَةَ الشَّتَاءِ وَالصَّيْفِ»<sup>۵</sup>. و چهار فصل را «ربیع»، «صیف»، «حزیف» و «شتاء» می‌نامیدند و حساب فصل‌ها را دقیقاً نگه داشته و تنظیم می‌کردند و ماه‌های شمسی را حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت،

<sup>۵</sup> آیه ۲ سوره قریش.



می‌نامیدند.

و امور اجتماعی شان را با سال قمری و ماه های قمری محاسبه می کردند؛ تولدها، وفات ها، جنگ ها و صلح ها، بازارهای موسمی، بدهکاری ها و طلبکاری ها، و... را بر اساس تقویم قمری محاسبه و نگهداری می کردند.

اسلام آمد هر دو تقویم را در کنار هم همانطور که بود به رسمیت شناخت. هر کدام از آنها را در موضوع خودش؛ نام دو فصل در قرآن آمده، و قرآن مدت خواب و درنگ اصحاب کهف در آن غار را هم با تاریخ شمسی و هم با تاریخ قمری (هر دو) محاسبه کرده است؛ آنجا که می فرماید: «وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اِذْ اُدُّوا تَسْعًا»<sup>۶</sup>؛ و درنگ کردند (با آن خواب طولانی) در غارشان ۳۰۰ سال و افزودند ۹ سال.

یعنی با سال شمسی ۳۰۰ سال خوابیدند و با سال قمری ۳۰۹ سال. و گرنه، می فرمود ۳۰۹ سال و نیازی به تفکیک رقم ۳۰۰، از رقم ۹ نبود. و هر ۳۰۰ سال شمسی معادل است با ۳۰۹ سال قمری.

طبرسی در «مجمع البیان» ذیل همین آیه آورده است: یهودی ای از امیرالمومنین (علیه السلام) از مدت خواب اصحاب کهف پرسید، فرمود ۳۰۹ سال، یهودی گفت: در کتاب ما ۳۰۰ سال آمده. امام فرمود: آن با سال

---

<sup>۶</sup> آیه ۲۵ سوره کهف.

های شمسی است و این با سال های قمری<sup>۷</sup>.

و اسامی فصل ها و ماه های شمسی بفرآوانی در احادیث آمده است. اینکه مشاهده می کنیم که حضور تقویم شمسی در میان مسلمانان کمرنگ شده و بشدت تحت الشعاع تقویم قمری قرار گرفته، به این دلیل است که مورخین و متون تاریخی (که کار و موضوع شان حوادث اجتماعی است) کمتر به تقویم شمسی توجه کرده اند؛ گرچه هر از گاهی نامی از فصول و ماه های شمسی آورده اند.

**اما پرسش این است:** بدیهی است که تقویم شمسی استوارتر از تقویم قمری است؛ گاهی رمضان را در زمستان و گاهی در تابستان روزه می گیریم، همچنین جشن میلاد پیامبر و ائمه (علیهم صلوات الله)، و همچنین یادمان محرم و سوگواری امام حسین (علیه السلام) و .... چرا اسلام تقویم قمری عرب را منسوخ نکرد؟ چنانکه خیلی از سنن پیش از اسلام را نسخ کرده است-؟

**پاسخ:** تقویم قمری به نفع اسلام بود و حفظ آن ضرورت داشت. زیرا اسلام فرهنگ و آئین جدید آورده بود، و هر «آورنده آئین جدید»- خواه یک فرد باشد یا یک نهضت مردمی، و خواه آورده اش یک فکر بشری باشد و خواه نبوت- اولین هدفش پالایش بل کوبیدن فرهنگ و آئین پیشین

<sup>۷</sup> باید گفت: در این روایت بجای لفظ «نصرانی»، «یهودی» آمده، یعنی یکی از راویان دچار اشتباه ذهنی شده است. زیرا اصحاب کهف افرادی بودند که در اوایل ظهور دین مسیح آن را پذیرفتند، یهودیان نه خود عیسی (علیه السلام) را می پذیرند و نه دینش را و نه اصحاب کهف را.

است؛ با کل وجود و قدرت می کوشد که نظام فرهنگی موجود را ویران کرده و به جای آن کاخ مورد نظرش را بسازد.

تقویم قمری بهترین وسیله بود که آئین ها و سنن و فرهنگ (مثلاً) بین النهرین، مصر، یمن، شامات، ایران و... را نابود کرده و از بین ببرد و فرهنگ خود را بشکل ریشه دار و بطور فکری و عملی جایگزین آنها کند، و الاً (مانند مسیحیت پولسی که در همان آغاز میان مردمان اروپا منفعل، ناتوان، وامانده، و حتی منحرف گشت) در همان آغاز، حتی اگر می توانست در میان عرب عدنانی پیروز شود، در برابر فرهنگ های مذکور شکست می خورد.

و بهمین جهت است که ایران باستان پرستان (از آن جمله محمد علی فروغی و پیروانش) نسبت به تقویم قمری بشدت ابراز کینه و دشمنی می کنند و دربارهٔ متروک شدن جشن های مهرگان و امثالش - که در هر ماه یک روز مختص آنها بود- و نیز آئین های «سده»، به مرثیه خوانی می پردازند. و خوشحال اند که مراسم سیزده بدر<sup>۱</sup>، و سنت عید نوروز با اینکه قرن ها جریان سال قمری از روی آنها عبور کرده؛ گاهی با رحلت پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم) مصادف شده اند، همچنان پابرجا مانده اند، بر خلاف مصر، عراق، سوریه و... که پایه های اساسی فرهنگ شان زیر چرخ

---

<sup>۱</sup> که پایگاهی جز خرافات ندارد و منشأ آن نیز از آئین «کادوسیان» است و ریشه اش به پیش از زردشت و پیش از جاماسب می رسد. و لقب «روز طبیعت» که به آن داده اند برای تطهیر آن از خرافات است که در اصل کوشش بی فایده است. در این باره در کتاب «جامعه شناسی کعبه» و نیز در کتاب «انسان و چیستی زیبایی» بحث کرده ام.

های تقویم قمری از بین رفته است.

شاید این سخنان من (که ریشه تبارم به شهرستان جهرم می رسد و یک فرد ایرانی هستم) در نظر اول نسبت به اسلام تعصب آمیز باشد. اما من یک حرف دارم و می گویم بیائید به یک اصل مسلم انسانی احترام بگذاریم و آن اصل این است:

یا اسلام یک دین درست، صحیح و کامل است، یا نیست. اگر هست پس باید تعصبات نژادی، قومی و محلی را کنار بگذاریم، و اگر نیست باید اسلام کنار گذاشته شود. و فرهنگ «یک بام و دو هوا» بی تردید نشان از نوعی حماقت است.<sup>۹</sup>

با توجه به این اصل اساسی، انسانی، مسلم عقلی و علمی، روشن می شود چه کسی دچار تعصب است؛ بنده یا آنان که در یک بام و دو هوا زندگی کرده و فکر می کنند، و یا مرتجعانه به نیاکان پرستی مشغول هستند.

تقویم شمسی و تقویم قمری، هر دو بر اصول طبیعی طبیعت مبتنی هستند؛ یکی به حرکت وضعی و انتقالی زمین، و دیگری به حرکت انتقالی ماه که در همان حرکت انتقالی تغییرات وضعی<sup>۱۰</sup> هم دارد.

علاوه بر کاربرد تقویم قمری در پالایش دیگر فرهنگ ها، اصل و اساس

<sup>۹</sup> در مقاله «عید نوروز بشر، و تمدن سازی انسان» گفته ام: عید نوروز را جشن می گیریم و خواهیم

گرفت و دعای «یا محول الحول...» را خواهیم خواند لیکن...

<sup>۱۰</sup> تغییرات وضعی، نه حرکت وضعی.

این تقویم (البته با حفظ تقویم شمسی در کنار آن) به نفع انسانیت انسان است. زیرا قرار است انسان بصورت و در ماهیت، یک «موجود صرفاً طبیعی» نباشد بل یک «موجود اجتماعی و فرهنگی و حاکم بر طبیعت» باشد<sup>۱۱</sup>. محبوس داشتن انسان در حصار طبیعت اولین و بزرگترین ستم است درباره این موجود عظیم و ارجمند.

**برگردیم به اصل مسئله:** تقویم شمسی اسلام از همان «اعتدال ربیعی»= روز نوروز، شروع می شود. اما تقویم اجتماعی اسلام از شب قدر با افق مکه شروع می شود و اولین روز سال قمری اسلام همان روز قدر است. در زمان خلافت عمر بدستور او مقرر شد که اول محرم آغاز «وقایع نگاری» و تدوین حوادث تاریخ باشد، و الاً مطابق بیان قرآن که علاوه بر سوره قدر در اول سوره دخان می فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - حم- وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ- إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ- فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» و همه مفسرین و همه مسلمانان اجماع دارند که هر سال برنامه آن سال از شب قدر تا شب قدر بعدی، در آن شب برنامه ریزی می شود. پس سال خدا از قدر شروع شده و با قدر پایان می یابد.

و همین طور است ده ها حدیث درباره شب قدر.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ هِيَ أَوَّلُ السَّنَةِ وَ هِيَ

---

<sup>۱۱</sup> اما نه در حد مخرب طبیعت و ویرانگر محیط زیست که بقول قرآن مصداق «لِيُثْبِتَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ

الْحَزْبُ وَ النَّسْلُ» شود.

**آخِرُهَا**<sup>۱۲</sup>: شب قدر، همان است اول سال، و همان است آخر سال. به نظام این سخن توجه کنید؛ نمی گوید؛ «لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَوَّلُ السَّنَةِ»: شب قدر اول سال است. می گوید: لیلۃ القدر است که اول سال است. یعنی محرم اول سال نیست.

و امام رضا (علیه السلام) فرموده است: «وَهِيَ رَأْسُ السَّنَةِ»<sup>۱۳</sup>: و آن (لیلة القدر) است اول سال. یعنی آن اول سال است نه محرم و نه زمان دیگر. هم افق شب و روز جهانی و هم افق تقویم اجتماعی جهانی اسلام از افق مکه شروع می شود.

**رابطه با تکوین و طبیعت: نقش و آثار حیاتی خورشید بر آب، خاک، زمین، گیاهان و جانداران، هیچ نیازی به شرح و بسط در این مسئله ندارد زیرا برای همگان روشن و شناخته شده است.**

اما چنین نیست که ماه هیچ نقشی در آب و خاک، گیاه و جانداران زمین نداشته باشد ماه نیز آثار و تاثیرات مهم و حیاتی دارد از آنجمله:

۱- جزر آب دریاها هنگامی که در محاذات ماه قرار می گیرند و آب شان در محاذی ماه تلبار می شود و آب از ساحل دریاها دور می شود<sup>۱۴</sup>.

۲- فوران آب چشمه ها در محاذی ماه بیشتر و قوی تر می شود.

<sup>۱۲</sup> کافی، ج ۴ ص ۱۶۰. و حدیث های دیگر در همان باب.

<sup>۱۳</sup> بحار، ج ۹۳ ص ۳۶۹.

<sup>۱۴</sup> خواه این پدیده را مطابق قانون نیوتن در اثر جاذبه ماه بدانیم و خواه آن را مطابق آنچه بنده از قرآن و بیانات اهل بیت (علیهم السلام) استخراج کرده ام (رجوع کنید به مقاله «اصول اساسی در کیهان شناسی») آن را در اثر مجاورت ماه با زمین و ضعیف شدن فشار دافعه بر زمین در آن نقطه محاذی، بدانیم.

- ۳- وزن هوا و فشار آن بر پیکر انسان، هنگام محاذی کاهش می یابد.
- ۴- حال برخی بیماران بویژه دیوانگان، در آن وقت متغیر می شود، و این نشان می دهد که در وجود افراد سالم نیز بسی موثر است.
- ۵- زمانی که زنان با دستگاه رحم خودشان رفتار طبیعی داشتند و از قرص و داروهای شیمیائی استفاده نمی کردند، اکثر شان عادت ماهانه معین داشتند که در روز معینی از هر ماه (نه برج) شروع می شد و در روز معین دیگر پایان می یافت. البته هنوز هم کم نیستند زنانی که از سلامت برخوردارند و این حساب خودشان را دقیقاً دارند.
- و صد البته دستگاه رحم زن که منشأ انسان (کل انسان ها) است، اولین اهمیت را دارد و سرو کارش با ماه قمری است.
- اما پیوند تقویم ها با طبیعت:** تقویم اروپائیان که امروز تقویم بین المللی شده، از نظر افق روز و شب، پیوندی با طبیعت دارد که ساحل اقیانوس آرام در ژاپن (و جزایر فیلیپین) است. اما افق سال در آن بر یک امر اجتماعی یعنی میلاد عیسی (علیه السلام) مبتنی است.
- افق تقویم ایران قدیم هم درباره روز و شب و هم درباره سال، بر امر اجتماعی یعنی قومیت و ملیت استوار بود که نقطه ای در سیستان بود و آن را «نیمروز» = نصف النهار، می نامیدند.
- افق اسلام در سال شمسی (که برای امور طبیعی زیستی است) و نیز افق قمری آن هر دو، هم درباره روز و شب و هم درباره افق سال، پیوند محکمی با طبیعت و آفرینش دارد. به ردیف های زیر توجه فرمائید:

۱- وقتی که سطح کره زمین مانند حجم درونی اش در حالت مذاب بود، اولین نقطه ای که به خشکی گرائید جایگاه کعبه و مکه بود که بتدریج دامنه باز کرد و قشر سنگی زمین (حتی آنچه که امروز در زیر دریاها است) تکمیل شد. این تحول زمین در اصطلاح قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) «دحو الارض» نامیده می شود:

قرآن: «وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا»<sup>۱۵</sup>. و حدیث در این باره تا حدی آمده که این موضوع یکی از عقاید اجماعی مسلمانان شده است؛ بخشی از این حدیث ها در ذیل همین آیه در تفسیر «نور الثقلین» آمده است.

۲- یکی از اسامی کعبه «بیت عتیق» است؛ قرآن: «لِيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»<sup>۱۶</sup> و «مَجَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ»<sup>۱۷</sup>. و احادیث می گویند وجه تسمیه کعبه با «عتیق» بدان جهت است که جایگاه آن هرگز به زیر آب نرفته است. عتیق یعنی آزاد و رها. جایگاه کعبه و مکه از این حادثه آزاد بوده و هرگز گرفتار آن نشده است.

می دانیم و علم زمین شناسی ثابت کرده است که کره زمین دستکم سه بار دچار چین خوردگی جهانی شده است؛ در این حادثه های عظیم جایگاه اقیانوس ها و دریاها عوض شده است؛ زمانی خشکی های امروزی زمین

<sup>۱۵</sup> آیه ۳۰ سوره نازعات.

<sup>۱۶</sup> آیه ۲۹ سوره حج.

<sup>۱۷</sup> آیه ۳۳ سوره حج.



دریا، و دریاها خشکی بوده اند، و لذا در همه جای خشکی ها فسیل های جانداران دریائی یافت می شود.

زمین شناسان برای این موضوع علمی نقشه هائی نیز بدقت ترسیم کرده اند. زمانی این نقشه ها را با دقت بررسی کردم دیدم در همه آنها همیشه جایگاه کعبه و مکه خشکی بوده و به زیر آب نرفته است.

[وقتی که به این قبیل مسائل می رسم از دسیسه های کابالسم جهانی می ترسم، زیرا غربیان هرگاه ببینند یک دانش یا یک اصلی از اصول یک علم، یکی از اصول اسلام را تأیید می کند، فوراً دسیسه کرده آن را تغییر داده و به دانشگاه های جهان نفوذ می دهند].

۳- یکی از اسامی مکه «امّ القری» است یعنی مادر شهرها. اولین قریه و اولین زیست مدنی انسان در آنجا تحقق یافته است. در این باره در کتاب «جامعه شناسی کعبه» بحث کرده ام حتی از تاریخ تمدن ویل دورانت نیز دلیل آورده ام که اهلی کردن حیوانات و شناخت و کاشت دانه های کشاورزی برای اولین بار در همان نقطه اتفاق افتاده است.<sup>۱۸</sup>

۴- اولین «خانه عمومی» = «بیت ناس» که مالکیت خصوصی نداشته و ندارد و مال همه مردم جهان است، در مکه بنیان نهاده شده. قرآن: «إِنَّ

---

<sup>۱۸</sup> در این موضوع، قلم و ذهن افسونگر دورانت غافل شده و این حقیقت از آن چکیده است. درباره ماهیت تاریخ تمدن و هدف از تدوین آن و «سبک القائی» آن، در نوشته های دیگر بحث کرده ام.

أَوَّلَ يَثِثٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بَكَتْهُ مَبَارَكًا»<sup>۱۹</sup>. این موضوع را و نیز نقش جهانی کعبه در تاریخ کل بشر را، در همان کتاب «جامعه شناسی کعبه» شرح داده ام و در اینجا تکرار نمی کنم.

پس جایگاه کعبه و مکه آن نقطه از کره زمین است که:

- ۱- اولین خشکی است که پیدایش یافته.
  - ۲- گرایش دیگر بخش های زمین به خشکی از آنجا شروع شده است.
  - ۳- هرگز در چین خوردگی های کره زمین، به زیر آب نرفته است.
  - ۴- اولین زیست مدنی انسان در آنجا رخ داده است.
  - ۵- اهلی کردن حیوانات و شناخت دانه های کشاورزی اولین بار در آنجا برای بشر کشف شده است.
  - ۶- اولین خانه عمومی که مالکیت خصوصی نداشته و مال همه مردم جهان است و مادر همه معابد و مساجد جهان است در مکه تاسیس شده.
  - ۷- امّ القری: این عنوان در آیه ۹۲ سوره انعام و ۷ سوره شوری آمده؛ مکه هم منشأ شهرهای دیگر و هم منشأ جمعیت های شان، بوده است.
- پس نقطه ای از کره زمین که اینهمه تقدم های طبیعی و آفرینشی و تقدم های اصول اجتماعی را داشته، سزاوار است که هم افق روز و شب جهانی و هم افق سال جهانی باشد. و تقدم جاهای دیگر به آن، غیر علمی و مخالف واقعیت تاریخ، و یک انحراف فکری است که با سیاست پشتیبانی می شود.

---

<sup>۱۹</sup> آیه ۹۶ سوره آل عمران.

## مسئله دوم: نماز و روزه در سفینه فضائی

سؤال: اسلام مسؤولیت بزرگی به عهده گرفته؛ خود را «تبیان کل شیء» نامیده و مدعی است که همه مسائل و تکالیف بشر را مشخص کرده است. اکنون (بر فرض) کسی بخواهد در سفینه فضائی نماز بخواند و روزه بگیرد چگونه قبله را تعیین کند؟ و اوقات نماز و روزه او چگونه تعیین می شود؟

جواب: ابتدا باید تصریح شود که: نماز و روزه که بر اساس یک حکمت بر انسان لازم دانسته شده اند، هرگز از انسان برداشته نمی شوند مگر در شرایط خاصی که حضور در سفینه از آن شرایط نیست<sup>۲۰</sup>. پس چنین شخصی باید نماز و روزه اش را به جای آورد.

با بیان دیگر: نماز و روزه از نعمت های الهی هستند و هیچ انسانی نباید از آنها محروم شود یا خودش را محروم کند. بویژه نماز که در هر شرایطی حتی در بیماری شدید (تا وقتی که هوش و حواس فرد بیمار سر جای خود

---

<sup>۲۰</sup> کسی که بقصد اقامت ۱۰ روز در فضا یا بیشتر، به فضا می رود، بمحض رسیدن به فضا، دیگر مسافر نیست و حرکت سفینه برای او مانند دو حرکت انتقالی و وضعی زمین است برای ساکنانش.

هست) واجب است، لیکن با هر صورتی که برایش ممکن باشد؛ مثلاً بصورت نشسته، دراز کشیده، با تیمم، حتی اگر امکان تیمم نیز برایش نباشد باز باید نماز را بخواند.

**قبله:** قبله چنین شخصی با ساکنان زمین هیچ فرقی ندارد. فتوای اجماعی درباره ساکنان زمین این است که موظف هستند در نماز روی به سمت کعبه کنند؛ «روی به سمت کعبه»، نه «روی به جرم و پیکر کعبه». و بر این نکته تاکید کرده اند که جهت گیری به سوی جرم کعبه لازم نیست. و صد البته از نظر طبیعی نیز چنین چیزی امکان ندارد. بویژه نظر به کرویت زمین.

[**نکته:** همانطور که در درون کعبه به هر طرف می توان نماز خواند، در آن سوی کره زمین که دقیقاً در نقطه مقابل کعبه است، می توان به هر سمتی نماز خواند. زیرا جهت گیری و سمت گیری در آن نقطه نسبت به کعبه، از هر طرف مساوی است].

**مسافر فضائی** که از محدوده افق ها آزاد شده و نسبت به کعبه در هیچ نقطه ای از زمین قرار ندارد. قبله او سمت گیری به طرف کره زمین که کعبه در آن است، می باشد.

**قبله برای مسافر هواپیما:** هواپیما که از محدوده جو زمین خارج نمی شود، فرد ساکن در آن نیز از حکم ساکنان زمین خارج نمی شود. با این فرق که او در شروع نمازش (بوسیله قطب نمای شخصی یا قطب نمای خود هواپیما) سمت کعبه را مشخص کرده و نمازش را به آن سمت شروع می کند. سپس اگر در مسیر هواپیما تغییراتی باشد و روی او را از سمت کعبه

منحرف کند هیچ اشکالی ندارد. بر خلاف زمینیان که باید تا آخر نماز، سمت گیری به طرف کعبه را حفظ کنند.

و همچنین است در قطار و یا اتوبوسی که مسافرش بدلایلی نمی تواند پیاده شده و نماز بخواند.

**و اما اوقات نماز و روزه:** گفته شد نماز و روزه بر چنین شخصی واجب است، و هیچ فقیهی نمی تواند او را از نماز و روزه معاف و محروم کند. و او اوقات نماز و روزه اش را نه با افق موطن خود و نه با افق جائی که سفینه از آن پرتاب شده، بل با افق مکه تعیین می کند؛ با اذان مکه، و با اذان صبح، ظهر و عصر مکه، و با اذان مغرب مکه.

برای چنین کسی همهٔ افق ها، طلوع ها و غروب ها، شب ها و روزها معنی خود را از دست می دهد؛ یا باید نماز و روزه را ترک کند (که گفته شد چنین معافیتی ندارد) و یا باید با افق مکه تطبیق کند. زیرا به شرح رفت که مبدأ روز و شب در قرارداد تشریحی اسلام، افق مکه است. قرآن در شب قدر در مکه نازل شده است؛ شب قدر با افق مکه. بدیهی است برای چنین کسی تعیین مسائل ظریفتر و دقیقتر از این مسئله، در درون سفینه ممکن است و در اختیار دارد.

و اگر بر فرض نتواند وقت را با افق مکه به دست بیاورد، باید ۱۲ ساعت روزه بگیرد و ۱۲ ساعت افطار کند و همچنین است دربارهٔ نماز.

**سؤال:** اگر کسی ساعت های مدید در هواپیما باشد و بطور

مداوم به سوی مغرب حرکت کند، بطوری که خورشید برای او

### غروب نکند، چگونه اوقات نماز و روزه را تعیین کند؟

**جواب:** البته تا کنون چنین سفر هوایی طولانی برای بشر ممکن نشده زیرا هواپیما نیازمند سوخت است. اما به هر صورت از این موجود دو پا بعید نیست که روزی با سوخت اتمی این کار را هم بکند.

چنین شخصی از چنین مسافرتی ممنوع نمی شود و هیچ دلیل فقهی بر سلب این حق از او وجود ندارد. البته اگر سفر یک سفر معقول و با هدف خردورزانه (از قبیل مطالعه و تحقیق و...) باشد نه بیهوده گرائی.

روژه چنین کسی منوط به تداوم سفر است که باید دستکم با ساعات ۱۰ روز معادل باشد تا از مصداق «سفر» خارج باشد.

افق این شخص نیز (مانند افق سفینه نشین که بحثش گذشت) افق مکه است به همان شرح. با این فرق که این فرد سمت کعبه را در نظر می گیرد و آن سفینه نشین سمت کره زمین را.

## مسئله سوم: نماز و روزه در قطب شمال و قطب جنوب

سؤال: در قطبین زمین که ۶ ماه روز است و ۶ ماه شب، آیا نماز و روزه معفو است؟ و اگر معفو نیست، چرا؟ و در صورت عدم معاف بودن، اوقات نماز و روزه را چگونه تعیین کند؟

جواب: گفته شد که نماز و روزه بر اساس حکمت است؛ حکمتی که بر اصول «انسان شناسی» و «خدا شناسی» و «شناخت رابطه انسان با خدا» و «شناخت رابطه انسان با عبادت»، مبتنی است، و این حکمت همیشه و در هر زمان و مکان وجود دارد. پس این شخص که در قطب زمین قرار دارد از روزه و نماز معاف نیست.

و هر انسانی مخاطب «أَقِمُوا الصَّلَاةَ»<sup>۲۱</sup> و آیه های دیگر و نیز مخاطب «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»<sup>۲۲</sup> و «اتُّمُوا الصِّيَامَ»<sup>۲۳</sup> و مشمول «الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَاتِنِينَ

---

<sup>۲۱</sup> آیه های ۴۳، ۸۳ و ۱۱۰ سوره بقره- و آیه های ۷۷ سوره نساء، ۷۲ سوره انعام، ۸۷ سوره یونس،

۵۶ سوره نور، ۳۱ سوره روم و ۲۰ سوره مزمل.

<sup>۲۲</sup> آیه ۱۸۳ سوره بقره.

<sup>۲۳</sup> آیه ۱۸۷ سوره بقره.

وَ الْقَائِمَاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِمَاتِ»<sup>۲۴</sup> است. و همچنین مخاطب آنهمه احادیث رسول و آل (صلوات الله علیهم). پس باید نماز بخواند و روزه بگیرد.

اما هم اقامه نماز و هم روزه گرفتن در آن سرزمین که او قرار دارد با وقت و اوقات آنجا بهیچ وجه امکان ندارد. پس چه کند؟ آیا می توان گفت که او اوقات نماز و روزه اش را بر اساس افق نزدیکترین منطقه به قطب که در آن منطقه گاهی طول روز ۲۱ ساعت و گاهی ۳ ساعت می شود، و طول شب در زمانی ۲۱ ساعت و در زمانی ۳ ساعت می شود، تعیین کند؟

**از باب مثال:** آیا وظیفه کسی که در قطب شمال قرار دارد این است که مطابق افق و اوقات «استکهلم»<sup>۲۵</sup> یا با افق و اوقات «اسلو» و یا «هلسینکی»<sup>۲۶</sup>، عمل کند؟

بی تردید چنین نیست. زیرا هیچ دلیل فقهی بر این سخن نداریم؛ هر کسی موظف است مطابق افق موقعیت خود عمل کند، و اینک عمل بر طبق افق موقعیت خودش، امکان ندارد. پس او یا باید نماز و روزه را ترک کند که گفته شد نمی تواند و نباید ترک کند. و یا باید مطابق افق یک سرزمین دیگر عمل کند.

و در میان آفاق دیگر، و سرزمین دیگر، هیچ جایی را نمی توان تعیین کرد (زیرا هیچ دلیلی نداریم) مگر افق مکه که افق رسمی و «مورد قرارداد

<sup>۲۴</sup> آیه ۳۵ سوره احزاب. و آیه های دیگر.

<sup>۲۵</sup> پایتخت سوئد.

<sup>۲۶</sup> پایتخت فنلاند.



تشریحی» برای روز جهانی و شب جهانی است که شرحش گذشت.

**قاعده کلی:** در هر زمان و مکانی که افق محلی نمی تواند معیار

عمل باشد، افق مکه معیار می شود.

**قیاس:** قرار نیست این جزوه بصورت یک مقاله «فقه استدلالی» به معنی شمارش تمام ادله فقهی مسائل باشد. زیرا مخاطب این مقاله همگان هستند اعم از اشخاص متخصص در فقه و صاحبان دیگر رشته ها. یک شخص فقیه با مطالعه این جزوه مبنا و مبانی این بحث را بطور روشن می بیند و لذا نیازی نیست برای او ادله گوشه ها و جزئیات مسئله بازگوئی شود. و البته این بحث ها می تواند در ماهیت یک فقه استدلالی گسترده و بصورت یک کتاب بزرگ و در قالب یک متن فقهی در بیاید که صد البته لازم هم هست.

تنها در اینجا به یک مسئله درباره «قیاس» که با مسئله ما ارتباط دارد، اشاره می شود: در فقه ما قیاس حجت نیست و نمی توان حکم مسئله ای را با قیاس به مسئله دیگر، تعیین کرد. به مسئله زیر توجه فرمائید:

دیه یک انگشت ۱۰ شتر است و دیه ۱۰ انگشت ۱۰۰ شتر است معادل «دیه کامل نفس». اما این مسئله درباره زنان و مردان فرق می کند زیرا قاعده اصلی این است که دیه زن نصف دیه مرد است.<sup>۲۷</sup>

---

<sup>۲۷</sup> حکمت این موضوع نیازمند شرح مفصل است و هیچ ربطی به تحقیر زن یا از بین بردن حقوق زن، و یا ماهیت و شخصیت زن را «نصف انسان دانستن» ندارد. بل به چگونگی جامعه سازی اسلام و نقش اقتصادی و اجتماعی (وظایف اقتصادی و اجتماعی) زن و مرد مربوط است.

اما دیه یک انگشت زن با دیه یک انگشت مرد مساوی یعنی ۱۰ شتر است، دو انگشت او ۲۰ شتر، سه انگشت او ۳۰ شتر، اما دیه چهار انگشت زن به ۲۰ شتر سقوط می کند. برای اینکه اگر دیه پنج انگشت زن ۵۰ شتر باشد معادل «دیه کامل نفس او» می شود. در حالی که دیه همه ۱۰ انگشت هر زن معادل دیه نفس او است، نه پنج انگشت. پس وقتی که دیه چهار انگشت زن به ۴۰ شتر برسد و از ثلث دیه فراتر رود به ۲۰ شتر سقوط می کند.

در اینجا این پرسش به ذهن می آید: اگر بناست که دیه چهار انگشت زن از ۴۰ سقوط کند چرا به ۳۰ سقوط نمی کند ناگهان به ۲۰ سقوط می کند؟ برای اینکه سقوط به ۳۰، قیاس است و قیاس جائی در فقه ما ندارد. اندکی در اینجا درنگ کنیم: قاعده اول این است که دیه زن نصف دیه مرد است، و قاعده دوم این است: هر عضوی که در وجود انسان دو تا است، مانند دو دست دیه اش معادل کل دیه نفس او است و عضوی که در وجود انسان یک عضو واحد است (مانند عضو تناسلی) دیه آن معادل کل دیه نفس اوست. و هر عضوی که ده تا است - مانند ده انگشت دست - دیه مجموع ده تا، دیه نفس کامل است.

دیه کامل نفس زن ۵۰ شتر است و دیه ده انگشت او ۵۰ شتر می شود، و دیه پنج انگشت او ۲۵ شتر می شود. و همین طور است اگر دیه با طلا و یا هر چیز دیگر محاسبه شود.

با این حساب دیه یک انگشت زن ۲/۵ شتر می شود. اما شریعت آن را ۵ شتر و مساوی با دیه انگشت مرد قرار داده، و این تساوی را تا ثلث دیه نفس مرد، پیش برده، و از ثلث به بعد، آن قاعده اول را معیار قرار داده است، نه قاعده دوم را.

و گفته است وقتی که ۴ انگشت زن مشمول دیه می شود و از ثلث فراتر می رود، این تساوی برداشته می شود و مطابق قاعده اول عمل می شود که دیه زن نصف دیه مرد است، پس ۴۰ شتر که دیه چهار انگشت مرد است نصف آن برای دیه ۴ انگشت زن ۲۰ شتر می شود.

و اگر آن را مطابق قاعده دوم محاسبه کنیم، مورد دو قاعده را با همدیگر «قیاس» کرده ایم و قاعده اول را از دور خارج کرده ایم.

دلیل<sup>۲۸</sup> می آید ابتدا قاعده اول را تخصیص زده و می گوید تا ثلث دیه، انگشتان زن را با انگشتان مرد مساوی کنید (نه نصف) تا برسد به ثلث. سپس در فراتر از ثلث، قاعده دوم را تخصیص می زند و می گوید در اینجا به قاعده اول عمل کنید.

بنابر این، درباره دیه انگشتان زن، هم عمل به اطلاق قاعده اول مصداق «قیاس» است و هم عمل به اطلاق قاعده دوم. و هر دو باید تخصیص بخورند. **و در مسئله ما** اگر تعیین اوقات نماز و روزه آن شخص قطب نشین، به اوقات استکهلم یا هلسینکی سقوط کند، این یک قیاس است و قیاس باطل است. و از جانب دیگر این سقوط درباره او، حتمی است پس به معیار کدام

---

<sup>۲۸</sup> دلیل یعنی فرمان و تشریح شریعت.

سرزمین سقوط کند و افق هیچ سرزمینی در این باره رسمیت ندارد مگر افق مکه.

بنابر این برخی ها که فرموده اند: قطب نشینان نماز را با افق سرزمین مجاورشان به جای بیاورند، خالی از ریه قیاس نیست، و بر فرض که ریه قیاس نباشد، دلیلی بر این «پیروی از مجاور» نداریم.

**تکمله:** اگر کسی که (مثلاً) در قطب قرار دارد و نمی تواند بوسیله رادیو و هر وسیله ارتباطی، خود را با افق مکه هماهنگ کند، باید وقت محلی را به تکه های ۱۲ ساعته تقسیم کند؛ ۱۲ ساعت روز و ۱۲ ساعت شب فرض کند. این فرض را از هر لحظه ای می تواند شروع کند. او در این کار مطابق اصل و اساس حرکت و چرخش کره زمین عمل کرده است که در ۲۴ ساعت یک بار به دور خود می چرخد، که مبنای تقسیم «زمان کره زمین» بر ساعت، هفته، ماه و سال است که پیوند هر دو حرکت وضعی و انتقالی زمین است.

البته سخن بالا درباره یک فرد است که بدلیل دوری از هر جامعه ای عضو هیچ جامعه ای نیست. و الاً بر «جامعه قطب نشین» واجب است که زمان را به تکه های دوازده گانه تقسیم کنند، و بر افراد آن جامعه لازم است که از آن پیروی کنند. و در عصر حاکمیت امام، امام این کار را برای شان می کند.

و حد و مرز سرزمین قطب در مبحث زیر خواهد آمد.

## مسئله چهارم: نماز در مدار ۶۰° درجه<sup>۳۰</sup>

صورت مسئله و حکم آن، در مناطق پایین تر از قطب شمال-

یا بالاتر از قطب جنوب<sup>۳۱</sup> - چگونه می شود؟

ابتدا باید حد و مرز سرزمین قطب مشخص شود. سرزمین قطب (بویژه در مسئله ما) تنها منطقه ای نیست که (مثلاً) در آنجا شش ماه روز و شش ماه شب باشد. حتی در امور و مسائل دیگر نیز دقیقاً چنین نیست. این موضوع در ماهیت اصلی خودش یک موضوع مدرج است؛ و وضعیت بتدریج پیش رفته و تفاوت روز و شب در سرزمین قطب با دیگر مناطق بطور ناگهانی حادث نمی شود.

پس باید یک حد و مرزی برای این سرزمین معین شود.

و با بیان دیگر: از نقطه مرکزی قطب تا کجا باید ساکنینش بر طبق افق

---

<sup>۳۰</sup> مثلاً در «اسلو» که در عرض ۶۰ درجه شمالی قرار دارد.

<sup>۳۱</sup> در این مبحث مسئله نماز از مسئله روزه جدا می شود و بحث درباره روزه بعداً خواهد آمد.

<sup>۳۱</sup> این تعبیر با لفظ «پایین» و «بالا» برای این است که در دانش جغرافیا و نقشه های جغرافیایی و نیز در کره های مصنوعی ابزاری، «قرارداد» شده که سمت شمال در بالا باشد، و الا کره زمین نسبت به فضا بالا و پایین ندارد.

مکه عمل کنند؟

باز هم با بیان دیگر: آیا می توان خطی کشید و آن ناحیه قطبی را با مرز مشخص، تعیین کرد؟ معیار این موضوع چیست؟

**جواب:** برای تعیین این مرز و حدود، خود «نماز» معیار است.

نمازهای پنجگانه و نافله های میان آن ها مجموعاً ۵۱ رکعت است اگر طول روز در یک سرزمین بحدی کوتاه باشد که نمازهای واجب و نوافل مستحب در آن جای نگیرند، در حکم قطب است و باید تابع افق مکه باشد. و همچنین اگر طول شب بحدی کوتاه باشد که نمازهای واجب و نوافل (از آنجمله نماز شب) در آن ننگند، در حکم قطب است و باید تابع افق مکه باشد.

این مناطق در روز طولانی و شب طولانی شان نیز باید تابع افق مکه باشند.

در سفری که به سوئد داشتم، روزهای اول ژانویه بود، در استکهلم نماز صبح را در اول وقت می خواندم می رفتم یک سخنرانی کوتاه می کردم که وقت نماز ظهر فرا می رسید نماز را می خواندم بلافاصله سخنرانی کوتاه دوم را شروع می کردم وقت نماز مغرب فرا می رسید اگر سخنرانی را تعطیل می کردم می توانستم نمازهای نافله را نیز به جای آورم. و همین مسافرت بود که حساسیتم را به این مسائل بیشتر کرد.

اگر یک فرد بازنشسته بی کار در آن شهر بخواهد می تواند در کوتاهترین روز نمازهای نافله را نیز به جای آورد. همچنین در کوتاهترین شب.

مراد از ۵۱ رکعت، نماز معتدل (نه طولانی و نه شتابزده) است. و به هر صورت، درباره ساکنان اینگونه سرزمین ها نمی توان افق سرزمین مکه را برای شان تعیین کرد. زیرا هم دلیلی بر این نداریم و هم اوقات نماز در جاهائی که «صبح»، «ظهر»، «عصر»، «مغرب» و «عشاء» دارند، تعیین شده است. پس باید مطابق افق محلی خودشان نماز بخوانند. این موضوع در منطقه قطبی امکان ندارد؛ یعنی نمی توان گفت: برای روز قطبی که (مثلاً) شش ماه طول دارد، یک صبح، یک ظهر، یک عصر، یک مغرب و یک عشاء، می توان تعیین کرد که یک شبانه روز در آنجا معادل یک سال مناطق دیگر باشد.

اولاً این سخن درباره روزه قطعاً درست نیست، زیرا در آنصورت باید ساکنان سرزمین قطبی یک روزه بطول معادل نصف سال مناطق دیگر بگیرند.

ثانیاً: آن شب و روز معیار است که بوسیله آن ۱۲ ماه سال محاسبه و معین شود، نه اینکه فاقد هفته و ماه باشد. گوئی آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا»<sup>۳۲</sup> درباره همین مسئله آمده است. سرزمینی که فاقد ۱۲ ماه (۱۲ ماهی که بر اساس حرکت خورشید و ماه حساب می شود) باشد اساساً از محور این موضوع خارج است.

و باصطلاح فقهی این گونه سرزمین «تخصّصاً» از موضوع افق خارج است و باید مطابق افق دیگر عمل کند.

---

<sup>۳۲</sup> آیه ۳۶ سوره توبه.

**نتیجه:** ساکنان مدار ۶۰ درجه باید نماز شان را مطابق افق خودشان بخوانند. اما درباره آنان مسئله روزه با مسئله نماز فرق دارد که در مبحث بعدی خواهد آمد.



## مسئله پنجم: روزه در مدار ۶۰ درجه

گرچه شرح بالا در مسئله روزه نیز بی دخالت نیست، اما اصل معیار درباره روزه (در این مناطق) چیز دیگر است. و آن «طاقة» است. هیچ تکلیف و نیز عبادت طاقته فرسائی در اسلام نیست؛ خود اسلام چنین تکلیف و عبادتی را نفی کرده است. بدیهی است که هیچ کسی نمی تواند روزه بطول ۶ ماه را در قطب بگیرد. که بحثش به همراه نماز، گذشت. اما روزه در مدار ۶۰ درجه و حتی ۵۵ درجه، چگونه است؟

اولین موضوعی که در اینجا باید روشن شود این است که: محور و پایه سخن در اینجا «طاقته نوعی» است نه «طاقته فردی». زیرا افرادی در هر سرزمینی یافت می شوند که برای یک تکلیف واقعاً طاقته ندارند. و دومین موضوع این است که باید توجه شود: موضوع این بحث، افراد سالم هستند، نه هر کسی اعم از سالم و بیمار. و اساساً افراد بیمار از این بحث خارج و تکلیفشان جدا است.

بنابر این، سخن در جائی است که ساکنین سالم آن، طاقته روزه طولانی آن را ندارند یا دچار «حرج» می شوند و یا دچار «ضرر» و یا هر دو.

**هشدار:** در وسط این بحث پراکنش باز کرده و یک مطلب را به حضور

خوانندگان محترم عرض می‌کنم:

من از اینکه از این نوشته من سوء استفاده شود سخت نگرانم و می‌ترسم. زیرا بعین مشاهده می‌کنم که از کتاب استاد شهید مطهری درباره حجاب بشدت سوء استفاده می‌شود؛ او گفته است وجه و قرص صورت زن بشرط اینکه نه آرایش داشته باشد و نه پیرایش، می‌تواند پوشیده نباشد. یعنی نه چیزی از عوامل آرایشی بر صورتش بیفزاید و نه موهای صورت را اصلاح کرده باشد. اما امروز می‌بینیم که فلان خانم فقط موی سرش را پوشانده و از آرایش و پیرایش فرو گذاری نکرده و گمان می‌کند که با حجاب است. و نیز: اگر خانمی همه پیکرش پوشیده باشد اما نحوه لباس و پوشش و حرکات و رفتارش مصداق «خود نمائی» باشد، او «متبرج» است که قرآن می‌گوید: «وَلَا تَبْرُجْنَ تَبْرُجُ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى»<sup>۳۳</sup>: و تبرج نکنید مانند تبرج جاهلیت پیشین (= جاهلیت پیش از اسلام). این «اولی» این مفهوم را دارد که یک «جاهلیت ثانویه» هم خواهد آمد که همین فرهنگ کابالسم جهانی امروز است.

یعنی مسئله دو تا است:

۱- بی حجابی.

۲- تبرج و خود نمائی.

و هر دو تحریم و ممنوع شده اند که ما اساساً دومی را فراموش کرده ایم. و خلاصه اینکه: **جاذبه گرائی جنسی نباید در محیط اجتماعی باشد.**

<sup>۳۳</sup> آیه ۳۳ سوره احزاب.

و می دانم برخی از دست اندرکاران فقه، تخصص لازم را در این مسائل (نماز و روزه در قطب و...) ندارند و وارد آن نمی شوند، اما برخی دیگر از ترس اینکه از فتوای شان سوء استفاده شود، دم فرو بسته اند و بحث مشروحو در این باره نمی کنند؛ می ترسند مطابق مثل معروف «درست کردن ابروی این مسائل موجب کوری چشم اصل مسائل شود».

اما من براستی می بینم که سکوت در این باره، در شرایط امروزی جهانی، روا نیست زیرا روز به روز این سؤالات در ذهن ها گسترش می یابد، و بی پاسخ ماندن شان بهانه دست مغرضان بویژه ایادی و مبلغین کابالیسم جهانی شده و به یک عرصه تاخت و تاز بر علیه اسلام مبدل می شود، پرداختن به این مسائل را لازم و ضروری دانستم، با توکل به خداوند و توسل به اهل بیت (علیهم السلام) اقدام کرده مبانی فقهی را تعیین و راه را برای اهل تحقیق باز کردم.

و بصراحت می گویم که این کار من گام اول است و امیدوارم محققین جوان حوزه علمیه با پیگیری شان این مهم را پیورانند.

برگردیم به اصل مطلب:

**طاقت:** مراد از این طاقت، آن نیست که در پیام آیه «وَعَلَى الَّذِينَ يُطِئُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامٌ»<sup>۳۴</sup> آمده زیرا این آیه درباره «طاقت فرسائی نوعی» نیست بل در مقام بیان حال «طاقت فرسائی فردی» است که گفته شد ممکن است در میان مردم سرزمین هائی که در مدار ۴۰ درجه و ۳۵ درجه (مانند تهران ما)

---

<sup>۳۴</sup> آیه ۱۸۴ سوره بقره.

قرار دارند افراد سالم و غیر مریضی باشند درعین حال روزه برای شان طاقت فرسا باشد.

اما بحث ما درباره «نوع مردم یک منطقه» است. و اسلام بر هیچ مردمی تکلیفی نیاورده که بر نوع آن مردم، طاقت فرسا باشد بطوری که برای کل نوع بشر نیز چنین تکلیفی را نیاورده است.

**پس نمی توان با تکیه به این آیه گفت: از مردم مدار ۶۰ درجه هر کس طاقتش را دارد روزه بگیرد و هر کس واقعاً طاقت آن را ندارد کفاره بدهد.** متأسفانه برخی از دست اندرکاران فقه اینگونه فکر می کنند.

گرچه همین آیه نیز یک دلیل کمکی بر مطلب ما می شود، اما بحث ما درباره افراد (افرادی از هر جامعه) نیست، بل درباره جامعه ای است که طول روز محلی اش روزه را بر «نوع مردم سالمش» طاقت فرسا می کند. و نیز نمی توان به «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»<sup>۳۵</sup> تکیه کرد که در خود آیه های صیام آمده، زیرا این درباره بیماران و مسافران است که می فرماید: «وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»<sup>۳۶</sup> همانطور که برخی ها به آن تکیه کرده اند که یک استدلال ژورنالیستی و غیر فقهی است. گرچه این نیز می تواند قرینه ای (قرینه

<sup>۳۵</sup> آیه ۱۸۵ سوره بقره.

<sup>۳۶</sup> همان.

استظهاری) بر این مسئله باشد.

و همین طور است پیام آیه «لَا يَكْفُرُ اللَّهُ تَقْساً إِلَّا وُسْعَهَا»<sup>۳۷</sup> و امثالش. که اصل پیام شان و موضوع سخن شان درباره افراد است. گرچه با توجه به ملازمه میان فرد و جامعه، این آیه ها- باصطلاح- «دلالت بالملازمه» دارند، اما «دلالت مستقیم»<sup>۳۸</sup> ندارند. و با وجود دلیلی که «دلالت مستقیم» دارد تکیه به دلالت التزامی بعنوان یک دلیل راساً، درست نیست.

تکیه گاه اصلی این بحث، دو قاعده معروف: «قاعده لا حرج» و «قاعده لا ضرر» است که: لا حرج فی الاسلام، و لا ضرر فی الاسلام؛ دو قاعده ای که از پرکاربردترین قواعد فقهی هستند و در مقام دلالت بر همه ادله دیگر (باصطلاح فقهی) «حکومت» و «ورود» دارند.

و قاعده «دفع ضرر محتمل واجب است» سومین تکیه گاه این بحث است. بنابراین، مسئله پیش از آنکه به مقام حکم شرعی برسد، در مقام «موضوع» قرار دارد.<sup>۳۹</sup> پس باید ابتدا بر عرف مراجعه شود که آیا روزه ۲۲

<sup>۳۷</sup> آیه ۲۸۶ سوره بقره.

<sup>۳۸</sup> دلالت الفاظ (تک واژه ها) بر معانی، بر سه نوع است: دلالت وضعی، دلالت تضمینی و دلالت التزامی. همینطور است دلالت جمله و کلام (گزاره ها) اما بهتر است درباره جمله ها و کلام، به جای «دلالت وضعی»، «دلالت مستقیم» بگوئیم. دلالت مستقیم یعنی آنچه هدف اصلی متکلم است.  
<sup>۳۹</sup> در هر گزاره فقهی یک موضوع داریم و یک حکم، مثلاً در گزاره «نماز واجب است» نماز موضوع است و «واجب است» حکم آن است. و در گزاره «شراب حرام است» شراب موضوع است و «حرام است» حکم آن. و در هر مسئله فقهی باید اول موضوع شناخته شود سپس حکم آن صادر گردد. و شناخت موضوع به «عرف» واگذار شده نه به فقیه.

یا ۲۱ ساعته (و نیز ۱۹ و حتی ۱۸ ساعته) برای افراد سالم حرج است یا نه؟-  
مضرّ و لطمه زننده است یا نه؟-

اگر عرف نظر دهد که حرج است، یعنی طاقت فرسا است. و اگر نظر دهد که مضر و لطمه زننده است، پرهیز از ضرر واجب می شود.

### عرف عام و عرف خاص: عرف در عرصه فقهی به دو قسم تقسیم

می شود: عرف عام و عرف خاص. و هر دو در جای خود «حجّت» هستند؛ عرف عام در مواردی است که مسئله تخصصی نباشد و مردم نوعاً بتوانند در آن نظر بدهند. و عرف خاص در مواردی است که مسئله تخصصی بوده و نیازمند بینش تخصصی باشد، که به این «نظر خبره» و «نظر خبرگان» نیز می گوئیم.

مسئله ما درباره «حرج» از گونه اول است و درباره «ضرر و لطمه» از گونه دوم است که نظر متخصصین در آن حجّت است. پس باید پرسش «آیا روزه ۲۱ (و نیز ۱۹ و ۱۸) ساعته نوعاً و معمولاً برای افراد سالم مضر و لطمه زننده است یا نه؟-» از دست اندرکاران متخصص در رشته های علمی از قبیل:

- ۱- متخصصین تغذیه.
- ۲- متخصصین دستگاه گوارش.
- ۳- متخصصین دستگاه و مجاری ادرار.
- ۴- متخصصین قلب و عروق.
- ۵- متخصصین مغز و اعصاب.

پرسیده شود.

اما شرط حجّیت نظر متخصص تنها تخصص او نیست، باید شرایط زیر را نیز داشته باشد:

- ۱- عادل باشد. زیرا سخن هیچ فاسقی ارزش ندارد.
- ۲- عاقل باشد. یعنی اولاً «سبک عقل» نباشد. ثانیاً در حدی «خود شناس» باشد که ضمیر ناخودآگاهش بر ضمیر خودآگاهش مسلط نباشد که احساسات شخصی اش بر علمش مسلط شود.<sup>۴۰</sup> ثالثاً فرهنگ و محیط تربیتی او بر روی اصول و فروع دانشش چنبر نزند.<sup>۴۱</sup>
- ۳- هر دو کفه مسئله را بررسی کند یعنی نقش و منافع روزه را نیز بررسی کرده سپس نظر دهد، بطور (باصطلاح) گنره حرف نزند، و از روحیه یکجانبه نگری آزاد باشد.
- ۴- توجه داشته باشد که روزه بر فرد مسلمان و جامعه مسلمان آمده که رابطه ای ویژه با غذا دارد و در نظام زندگی اسلامی زندگی می کند، و الا روزه کوتاه هم بر افراد جامعه کابالیست طاقت فرسا است. از باب مثال: مردم سوئد از صبح تا شب و شب، همیشه دهن شان کار می کند در حدی که چیزی از «وعده غذایی»- صبحانه، نهار، شام- تقریباً برای شان بی معنی

---

<sup>۴۰</sup> زیرا نظر علمی او حجت است نه اقتضای شخصیت ناخودآگاهش.

<sup>۴۱</sup> این مورد خیلی مهم و رهیدن از آن خیلی دشوار است؛ حتی در عرصه فقه نیز گاهی فقیهی پیدا می شود چون از اول و کودکی در (مثلاً) سامرا و کنار دجله بزرگ شده به آسانی فتوی می دهد که باید ظرف های نجس را سه بار شست. و گاهی فقیهی پیدا می شود که در کویر یزد متولد و بزرگ شده به کفایت دو بار شستن قاطعانه نظر می دهد.

شده است.<sup>۴۲</sup>

و خلاصه اینکه در مسئله ما نظر پزشک و متخصص مسلمان عادل عاقل هوشمند، حجت است.

از اظهارات مردم (یعنی عرف عام) بر می آید که روزه ۱۹ ساعته را حرج و طاقت فرسا می دانند. البته برخی ها می گویند: اگر آدم ایمان داشته باشد روزه ۲۴ ساعته هم طاقت فرسا نیست، واقعاً راست هم می گویند لیکن نظرشان در این مسئله حجت نیست. زیرا در حجیت عرف عام نظر اکثریت و غالب مردم لازم است، نه نظر برخی از افراد.

درباره عرف خاص و نظر متخصصین پزشکی مطابق آنچه من پرس و جو و نظر خواهی کرده ام، روزه ۱۹ ساعته را لطمه زننده و دارای «احتمال ضرر» - احتمال باصطلاح جدی - می دانند.

**قیاس:** نباید مسئله روزه را با مسئله جهاد که احتمال کشته شدن در حد جدی در آن هست، قیاس کرد. اولاً قیاس در فقه ما باطل است. ثانیاً در جهاد (و همچنین خمس و زکات) ضرر دنیوی فردی در برابر منافع عظیم «شخصیت جامعه» قرار دارد. و این یک عرصه دیگر است.

اما پرس و جوی من از متخصصین رشته های علمی مذکور، تنها برای

---

<sup>۴۲</sup> در حالی که وعده غذایی در انسان و انسانیت، اصالت دارد، نه «همیشه خواری». ایرانیان قدیم در شبانه روز تنها یک وعده غذا می خوردند؛ در زمان حمله خشایار شاه به یونان یکی از بزرگان یونان به مردمش می گوید: شاکر باشید که ایرانیان در روز فقط یک بار غذا می خوردند و گرنه چیزی برای خوردن نمی یافتید (تاریخ ایران باستان - پیرنیا). و مسلمانان در زمان پیامبر و ائمه (صلوات الله علیهم) تنها دو وعده غذا داشتند: الغداة (پس از بالا آمدن آفتاب) و العشی که پس از نماز مغرب بود.



خودم حجت می شود. نه رساله عملیه داده ام و نه مقلد دارم و نه می پذیرم که کسی از این مقاله من تقلید کند. به مباحثات، تحقیق، و نویسندگی در موضوعات علمی مشغول هستم.

مسئله یک مسئله بزرگ و جهانی است؛ سرسری گرفتن آن نیز خطرناک است. باید آنان که سمت مرجعیت را پذیرفته اند، تکلیف مردم را روشن کنند. من فقط یک «طلبهٔ بحاث» هستم و مسؤلیت هیچ چیز را در این باره بعهد نمی گیرم، غیر از اینکه اهل بحث و تحقیق هستم؛ بحث علمی می کنم و منتظر پاسخ علمی و نقد علمی هستم.

بر اساس پرس و جوی من (که گفتم تنها برای خودم حجت است) روزه (که در مدار ۶۰ درجه نیز واجب است) باید در آن مدار، تابع افق مکه باشد، با اذان مکه شروع شود و با اذان مکه افطار شود.

**یک نظریهٔ خوب اما ناقص:** خوشبختانه ذهن بعضی ها به «معیار بودن افق مکه» رسیده است، لیکن متأسفانه این یافتهٔ زیبا را خراب کرده اند؛ اولاً چرائی و دلایل این «معیار بودن» را توضیح نداده اند. ثانیاً گفته اند: ساکنان مدار ۶۰ درجه بمقداری که ساکنان مکه روزه می گیرند، معادل همان ساعات، روزه بگیرند و روزه شان در هر بخشی از روز محلی خودشان باشد، اشکال ندارد.

یعنی اذان مکه را معیار قرار نداده اند.

حتی گفته اند: از اول صبح محلی خودشان روزه را شروع کنند و معادل ساعات روزهٔ مکه روزه بگیرند و پس از آن افطار کنند که بقیهٔ روز محلی

شان روزه نباشند.

این سخن اشکال دارد آنهم اشکال اساسی. زیرا مسئله دو تا است:

۱- قطب نشینان: یعنی ساکنان بالاتر از مدار ۶۰ درجه: اینان دقیقاً باید با اذان مکه شروع کرده و با اذان مکه افطار کنند؛ هر ساعت و هر وقت باشد. و چیزی بنام شب و روز را کاملاً کنار بگذارند.

۲- ساکنان مدار ۶۰ درجه (و کمی بالاتر یا پائین تر از آن) که گفته شد عرف خاص متخصصین، آن را تعیین می کند: درباره اینان این اشکال به ذهن می آید که اگر با افق مکه عمل کنند، گاهی اذان ظهر مکه به وسط شب محلی آنان می افتد و باید نماز ظهر را در وسط شب بخوانند، و گاهی نماز عشاء به وسط روز محلی شان، و این درست نیست، علاوه بر قباحت عقلی آن، «کذب نیت» را نیز دربر دارد؛ چگونه فرد نماز خوان در برابر خدایش دروغ بگوید: نماز ظهر می خوانم قریة الی الله. در حالی که در وسط شب می خواند.

اما این اشکال وقتی پیش می آید که در مدار ۶۰ درجه هم نماز را تابع افق مکه بدانیم و هم روزه را. اما چنین نیست و بهمین جهت در مبحث قبله تاکید شد که نماز و روزه در مدار ۶۰ درجه دارای یک حکم واحد نیستند. و بهمین جهت تکیه گاه های اصلی و ادلة اساسی روزه با افق مکه در مدار ۶۰ درجه بیان شد تا مبادا خیال شود که در بحث افق، اشتراکی میان نماز و روزه هست. همانطور که مطرح کنندگان این اشکال افق نماز و روزه را با هم مخلوط کرده اند. و این یک نکته (بل یک اصل) مهم است.

**نتیجه:** ساکنان مدار ۶۰ درجه نمازها را با افق محلی خودشان، اما روزه را باید دقیقاً با اذان مکه شروع کنند و با اذان مکه افطار کنند، خواه شب باشد و خواه روز.

### حجیت اذان مکه

مرادم از افق و اذان مکه آن نیست که از رادیو و تلویزیون مکه پخش می شود، زیرا نه حاکمیت آل سعود بر حجاز مشروعیت دارد و نه سلطه و هابیان و نه برنامه های شان، آنچه مقصود است افق واقعی و اوقات واقعی مکه است خواه رادیو و تلویزیون و هابیان با آن مطابقت داشته باشد و خواه نداشته باشد.

### افق مکه؟ یا: افق خط استوا؟-

مکه در خط استوا قرار ندارد و حدود ۲۱ درجه با آن فاصله دارد. اکنون پرسش این است:

چرا در این مسائل، به جای افق مکه، افق خط استوا را معیار نمی کنیم تا همه چیز با «۱۲ ساعت استوائی» حل شود و ساکنان مناطق مورد بحث ما هیچ نیازی به تماس با مردم مکه یا به رادیو و تلویزیون حجاز، نداشته باشند.

پاسخ این پرسش در مباحث قبل بویژه در مبحث «شب قدر»، بیان شد؛

همانطور که در رسم امروزی حاکم بر جامعه جهانی، آغاز و پایان روز از ساحل غربی اقیانوس آرام شروع شده و در آنجا نیز پایان می یابد (و همان افق برسمیت شناخته شده و یک امر قراردادی است نه تکوینی و نه طبیعی، و امروز مسائل و امور جهانی با آن اداره می شود) اسلام نیز افق مکه را بعنوان افق جهانی تعیین کرده<sup>۴۳</sup> و قرار گذاشته است؛ یعنی این کار اسلام نیز قراردادی (و باصطلاح) تشریحی است نه تکوینی و طبیعی.

در کتاب «جامعه شناسی کعبه» علاوه بر نقش تاریخی بس کهن و نقش اجتماعی بس گسترده مکه و کعبه پرداخته ام، از جایگاه طبیعی آن نیز سخن آورده ام. اگر به آن کتاب نگریسته شود چرائی گزینش مکه برای این امر قراردادی روشن می شود. و از تکرار آن در اینجا معذورم. و در مباحث پیش خلاصه ای از سزاواری مکه به این «افق جهانی بودن» را آوردم.

با اینهمه باز گفته شد: اگر کسی در قطب باشد و هیچ وسیله ارتباطی نداشته باشد که اوقات مکه را بشناسد، باید زمان را به تگه های ۱۲ ساعته تقسیم کند، یعنی بر اساس خط استوا عمل کند. اما کسی که وسیله ای دارد (هر وسیله ای از وسایل ارتباطی) نمی تواند خط استوا را معیار قرار دهد.

---

<sup>۴۳</sup> و مسائل مورد بحث ما در این جزوه نیز از مسائل جهانی هستند، بل مشکل جهانی هستند و باید حل شوند. منظور این نیست که این مسائل مشکل همه مردم جهان است، مراد این است که حل آنها بدون نگرش جهانی امکان ندارد.

## مسئله ششم: رؤیت هلال

### مقدمه

#### در محضر استاد

حضرت استاد آیه الله العظمی مکارم دام ظلّه از اساتید بزرگ ما هستند که علاوه بر نقش و شأن امروزی که در جهان تشیع دارند، از معماران بس موثر حوزه علمیه هستند که عمری در سازندگی علم و آگاهی دانشوران حوزه، عاشقانه زحمت کشیده اند و بر عهده شاگردانش از قبیل من و هم دوره های من و دوره های بعدی، حق عظیم دارند. شأن علمی ایشان والاتر از آن است که به معرفی ایشان پردازیم. اگر چند کلمه ای گفته می شود به عنوان ادای گوشه ای از وظیفه است.

یکی از ویژگی های مهم حضرت استاد که هرگز فراموش نمی کنم، تقویت اعتماد به نفس شاگردان بود که بتوانند (به قول خودشان) وارد عرصه «ان قلت، قلت» شوند و با استاد خودشان نیز وارد بحث شوند. برای به اصطلاح «پس دادن دروس» هم که شده، حاشیه ای چند، بر جزوه «رؤیت هلال» ایشان می نگارم، ضمن تشکر و امتنان مجدد از دردمندی و دغدغه ای که حضرت ایشان نسبت به سرنوشت شیعه و ایران دارند و در این جزوه

ابراز فرموده اند.

می توانستم این مسئله را نیز مانند پنج مسئله قبلی بطور مستقل و بدون اینکه جزوه استاد بزرگوار را محور قرار دهم، بنویسم. اما نظر به اینکه در جزوه حضرت ایشان، مسئله بطور همه جانبه و همه بعدی مطرح شده است، (و نیز جان مسائل در «مباحثه» بهتر درک و حل می شود و یک ماهیت «گفتمان» پیدا می کند و ابعاد مسائل بهتر شکافته می شود) این راه را برگزیدم.

ایشان حتی برخی جنبه های مسئله (که از مسئولیت های مستقیم فقیه در این مسئله نیست) را نیز فراموش نکرده اند از قبیل تربیت عمومی جامعه تشیع، صیانت از روند توحیدی امور اجتماعی و پالایش جامعه از تشّت ها؛ و این مسئله را در بستر «رابطه فقه با دیگر ابعاد اجتماعی» بررسی کرده اند. همه این امور در حیظه و عرصه فقه قرار دارند و خارج از عرصه فقه نیستند اما عطف توجه به این امور در این مسئله، پیوند میان این مسئله با آن امور را نیز نشان می دهد، و این از ویژگی های حضرت ایشان است که مسائل را بطور جراحی شده از دیگر امور (و بقول غربی ها با روش فونکو سیونالیسم) مطرح نمی کنند. و این از مبارکی های سبک علمی ایشان است. این انتخاب بنده در عرصه یک سنت دیرین حوزه های مقدسه و علمای ما است؛ سنت «حاشیه نویسی» که تابلوی بزرگ و درخشان «آزادی اندیشه و فکر علمی در چهارچوبه مکتب» بوده و از افتخارات شیعه است، همانطور که خود استاد نیز در همین جزوه از کتاب «عروة الوثقی» و حاشیه

نگاران آن، با عبارت «محشّین» یاد کرده اند.

این گفتمان در سه بخش انجام یافته است:

- ۱- مشکل تشتّت در رؤیت هلال.
- ۲- رؤیت هلال با تلسکوپ.
- ۳- مسئله رؤیت هلال با توجه به علم نجوم و کیهان شناسی.

## مشکل تشتّت در رؤیت هلال

می فرمایند:

جمعی از برادران روحانی از این جانب خواستند که نظر خود را درباره مسائل مربوط به رؤیت هلال با ذکر دلیل کوتاه و مختصر بیان کنم.

این نوشتار به عنوان اجابت دعوت این عزیزان و انجام وظیفه در این شرایط خاص، تنظیم شده است، و عمدتاً به اصل مسأله «رؤیت هلال» سپس به «مسأله رؤیت هلال با تلسکوپ» و بعد به «مسأله اتحاد افق» مربوط می شود.

ولی قبل از همه به مسأله‌ای که شاید مهمتر از اینها باشد می‌پردازم و آن اختلاف اسفناکی است که بارها در طی سال‌های اخیر، در امر «رؤیت هلال شوأل» رخ داد و شهد شیرین عید را در کام همه تلخ کرد.

گروهی امروز نماز عید می‌خواندند و می‌گفتند «**أسألك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً...**» و فردا گروه دیگری در همان شهر و گاه در همان مسجد، عین همین عبارت را می‌گفتند و معلوم نبود منظور از «المسلمين» در این عبارات کیست؟!

عده‌ای به هم تبریک عید می‌گفتند و جماعتی در حال روزه بودند و دعای **یا علی یا عظیم ... و هذا شهر عظمته و کرمته ... و هو شهر رمضان ...** می‌خواندند و گاه در یک لحظه و حتی یک خانه این اختلاف جایگاه دیده می‌شد، در حالی که اسلام دین «**توحید**» در تمام زمینه‌هاست و خواهیم دید حتی با وجود اختلاف فتاوی هیچ‌موجبی برای این اختلاف‌ها نیست.



**حاشیه:** این که حضرت استاد می فرمایند: «اسلام دین توحید در تمام زمینه هاست»، کاملاً درست است. اما متأسفانه خود ایشان این «توحید در امور اجتماعی» را نقض می فرمایند آنجا که در آخر جزوه می فرمایند: «وحدت<sup>۴۴</sup> تنها در یک منطقه امکان پذیر است نه در تمام دنیای اسلام».

آیا توحیدی بودن اسلام، یک امر منطقه ای است؟ اگر تکیه ایشان بر «امکان» و عدم امکان است، به نظر شخص دیگری چنین «امکان» در منطقه هم وجود ندارد. حتی مطابق فتوای خود ایشان چنین امکانی در منطقه نیز وجود ندارد. زیرا می فرمایند: مسئله از موضوعات است نه از احکام. پس بنابر این فرمایش استاد؛ بر هر فردی که یقین و اطمینان آمد که «امروز اول شوال است»، واجب است آن روز را عید بداند. و روزه گرفتن در آن روز را حرام بداند. و همین فتوی که فتوای اجماعی است، منشأ تشکیک است. زیرا هر کس مطابق یقین و اطمینان فردی خود عمل خواهد کرد.

استاد نمی پذیرند (و باید هم نپذیرند) که در یک شهر مثلاً قم یا در یک کشور مثل ایران، یکی عید بگیرد و دیگری روزه بگیرد. می فرمایند: «گروهی امروز نماز عید خواندند و گفتند: **أسألک بحق هذا اليوم الّلی جعلته للمسلمین عیداً**، و فردا گروه دیگری در همان شهر و گاه در همان مسجد عین همین عبارت را می گفتند و معلوم نبود منظور از «المسلمین» در این عبارت کیست.

آیا همین عیب و ایراد، در بین المناطق، وجود ندارد؟ اگر مسلمانان و

---

<sup>۴۴</sup> یعنی وحدت افق.

شیعیان در مالزی، امروز همان سخنان را بگویند و فردا مردم ایران همان سخنان را بگویند، در این صورت معلوم می شود که منظور از «المسلمین» کیست؟!-

اسلام یک دین جهانی است، استاد برای نجات یک کشور یا یک منطقه از تشنّت، رسماً تشنّت جهانی را می پذیرند و بر آن صحنه می گذارند. اگر فردا امام زمان (ارواحنا فداه) تشریف بیاورد و اسلام جهانی شود، در آن صورت نیز خواهیم گفت «وحدت تنها در یک منطقه امکان پذیر است»؟! در جهان آن روزی، یک منطقه در روز شنبه و منطقه دیگر در روز یکشنبه عید خواهند داشت؟!-

#### می فرمایند:

«عده‌ای به هم تبریک عید می گفتند و جماعتی در حال روزه بودند و دعای یا علی یا عظیم ... و هذا شهر عظمته و کرمته ... و هو شهر رمضان، می خواندند و گاه در یک لحظه و حتی یک خانه».

مطابق نظر ایشان، اگر این وضعیت (بقول خودشان) جان کاه، در یک خانه یا یک شهر یا یک منطقه، رفع شود، مسئله حل است و دیگر تمام. در این صورت توحیدی بودن اسلام مسلم می شود و برای ناآگاهان یا آگاهان جای پرسش نمی ماند، و نتیجه این می شود که «اسلام توحیدی است در عین حال منطقه ای است». توحیدی بودن اسلام در بین المناطق از بین می رود و

می شود غیر توحیدی.

**می فرمایند:**

مردم از این بیم دارند که در سال‌های بعد نیز این امر تکرار شود، و در نتیجه بعضی از ناآگاهان تعلیمات اسلام را زیر سؤال ببرند.

**حاشیه:** نه تنها ناآگاهان، مسئله برای آگاهان نیز سؤال شده است. چرا باید چنین وضعیتی را اسلام در میان پیروانش، به وجود آورد؟ آیا اسلام توجه ندارد یا ما به ماهیت مسئله توجه نداریم؟-؟ و چگونه باید زمینه این «بیم مردم» را از بین ببریم آیا به وسیله شوری؟ در سطرهای بعدی مسئله شوری بررسی خواهد شد و روشن خواهد گشت که کلید مسئله چیز دیگر است نه شوری. اساساً مشکل ما در شورائی و عدم شورائی بودن مسئله نیست. مشکل چیز دیگر است.

**می فرمایند:**

این امر هنگامی نگران کننده تر می شود که می بینیم در اغلب کشورهای اسلامی مسئله رؤیت هلال حل شده و لا اقل اهل یک کشور با یکدیگر هماهنگ هستند، ولی در کشور ما چگونه است؟

**حاشیه:** در ممالک سنی نشین؛ برادران اهل سنت از قدیم چنین مشکلی را نداشتند، حتی در قرون گذشته راحت تر نیز بودند، اکنون گاهی اختلاف در میان کشورهای آنان نیز دیده می شود.

ما هم از قدیم رفتار متشدد خود را داشتیم و آن را مشکل تلقی نمی کردیم. زیرا فاقد حکومت بودیم بسیاری از مسائل مان متشدد بود این یکی هم در کنار آنها. هر کس مطابق فتوای اجماعی، بر اساس یقین و اطمینان خود عمل می کرد. وقتی که حکومت اسلامی تاسیس شد این موضوع خودش را به عنوان یک مشکل نشان داد که حضرت استاد این گونه درد آمیز از آن سخن می گویند.

آیا این فتوای اجماعی (که صحیح هم هست و در عین حال منشأ تشدد است) ناظر به عصر «فترت» و بدون حکومت، است؟ یا ناظر به عصری است که اطلاع رسانی جهانی امکان نداشته است؟ یا همیشگی و برای همه اعصار است. در سطرهای آینده خواهیم دید که می تواند ناظر به هر سه در کنار هم، باشد، بشرط یک کلید، که اسلام همان کلید را گذاشته است و همه فقها به آن کلید فتوی داده اند، لیکن ما به آن عمل نمی کنیم. چرائی این مطلب را بنده نمی دانم، نیازمند یک بررسی جامعه شناسانه است.

#### می فرمایند:

شاید تنها ما هستیم که این مسأله را حل

نکرده ایم، با این که فقهای قوی و آگاهی داریم.

**حاشیه:** اولاً: خودشان فرمودند که مسئله به فقه و فقهات و «تخصص فقهی» مربوط نیست. زیرا از موضوعات است و باید مردم یا متخصصین این فن آن را حل کنند.

در ثانی: اگر فردا متخصصین فن در مسئله ابراز نظر کنند. از نظری که آنان اعلام می کنند، برای برخی یقین و قطع حاصل خواهد شد و برای برخی اطمینان، و برای برخی دیگر هیچ چیز حاصل نخواهد شد، و حتی ممکن است کاملاً بر عکس آن به یقین برسند، که باز راه تشکّات باز است. آیا این گروه اخیر باید بدون یقین و اطمینان، افطار کنند و نماز عید بخوانند؟ کسی چنین فتوایی داده است یا می دهد؟!

سوم: دیگر کشورها، چرا و چگونه این مسئله را حل کرده اند؟ مگر غیر از این است که موسسات دینی شان تشخیص موضوع، می دهند و حکومت شان آن را اعلام می کند و همه از آن پیروی می کنند. اگر چنین چیزی صحیح است پس چرا ماها نمی پذیریم و یا پیشنهاد شورای ویژه می دهیم. البته صورت صحیح حل مسئله در مباحث بعدی توضیح داده خواهد شد.

### می فرمایند:

مشکل اصلی در این است که ما با مسأله

رؤیت هلال که از «موضوعات» است مانند یک

مسأله فقهی و «حکمی از احکام شرع» برخورد

می کنیم.

**حاشیه:** حضرت استاد در ادامه همین عبارت می فرمایند «هر کس می تواند به یقین و اطمینان خود عمل کند». پس چگونه می تواند به حرف شوری عمل کند؟ آیا اجازه می دهند که هر کس یقین و اطمینان خود را زیر پا بگذارد و به حرف شوری عمل کند؟

ظاهراً مراد استاد این است که: چون نمایندگان مراجع در شوری حضور خواهند داشت، حضرات مراجع نظر شوری را تایید می کنند، در نتیجه مردم (حتی آنان که بر خلاف نظر شوری یقین دارند) به آن عمل می کنند. اما بدیهی است چنین چیزی دلیل فقهی ندارد، و فرمودند که مسئله از حوزه مسؤلیت فقیه خارج است.

مهم تر این که: اگر فرضاً، یکی از مراجعی که در شوری نماینده هم دارد، به آنچه که مخالف نظر شوری است یقین پیدا کند، چه کار باید کرد؟

نیز: دیگر مجتهدان که نماینده ای در شوری ندارند و یقین شان بر خلاف نظر شوری بود، چه راهی دارد؟ استاد توجه نمی فرمایند که شوری در حل این مشکل هیچ کاری نمی تواند بکند.

استاد به یک نکته دیگر نیز توجه فرموده اند: می فرمایند «هر کس می تواند به یقین خود عمل کند» این «می تواند» چه جایگاهی در کلام دارد؟ در حالی که مطابق فتوای خود معظم له و دیگران، هر کس «باید» به یقین خود عمل کند.

همان طور که تاکید فرموده اند «تقلید در آن راه ندارد». وقتی که تقلید

در آن راه ندارد، چگونه مردم از نظر و تشخیص شوری تقلید کنند؟ پس چیزی بنام شوری کلید این معما نیست و کلید آن چیز دیگر است.

### از نو می فرمایند:

اما این که امروز ماه مبارک رمضان است،  
یا نیست، از موضوعات است که هر کس  
می تواند در آن به تشخیص خود عمل کند، یعنی  
هر گاه بر کسی ثابت شد که روز اول ماه رمضان  
است می تواند روزه بگیرد و اگر عید ثابت شد،  
افطار کند.

**حاشیه:** عرض کردم حضرت استاد کم توجهی فرموده اند، باید می فرمودند «باید» و تعبیر «می تواند» حتی با فتوای خود ایشان نیز سازگار نیست.

### می فرمایند:

از سوی دیگر اگر هر یک از مردم در این  
مسئله که جنبه عمومی و اجتماعی دارد،  
جداگانه به تحقیق پردازد اختلافات زیادی، به  
خاطر تعدد منابع تحقیق، به وجود می آید که با  
روح اسلام سازگار نیست.

**حاشیه:** مردم به خاطر دستور و فتاوی فقهای عظام، جداگانه به تحقیق می پردازند. وگرنه، خیلی هم دوست دارند که کسی یا جایی، مسؤلیت این امر را به عهده داشته باشد و آرزوی شان، همین است.

از جانب دیگر نیز می بینیم که فقهای عظام ما از قدیم تا به امروز در این فتوی<sup>۱</sup> جان حکم دین را بیان کرده اند به طوری که مسئله اجتماعی است. پس مشکل این «امر اجتماعی» نه در مردم و نه در نظر و فتاوی بزرگان فقه است، مشکل در گوشه دیگر این مسئله است که شرحش خواهد آمد.

**آنگاه حضرت استاد تحت عنوان «شورای رؤیت هلال»، می**

**فرمایند:**

در اینجا راه روشنی وجود دارد که می تواند به این اختلافات پایان دهد و لا اقل اهل یک کشور، مسیر واحدی را طی کنند و عظمت و شکوه این برنامه های اسلامی را حفظ کنند و آن این که شورایی برای مسأله رؤیت هلال از آگاهان این فن و نمایندگان مراجع تشکیل گردد و تمام اطلاعاتی که درباره رؤیت هلال از هر طرف می رسد، چه از طریق شهود عینی یا خبرگان فن نجوم- که ممکن است نظرات آنها به عنوان مؤید مورد توجه قرار گیرد- گردآوری



کنند و از جمع‌بندی آنها، نظر واحدی ابراز دارند.

**حاشیه:** عرض کردم: وقتی که در مسئله رؤیت هلال، تقلید از مراجع عظام جایز نیست، چگونه مردم را مقلد شوری<sup>۱</sup> بکنیم، تا یقین خود را کنار بگذارند و به نظر شوری عمل کنند. و اگر از ابراز نظر شوری<sup>۱</sup> برای حضرت استاد یقین یا اطمینان حاصل نشود، و مطابق دلایلی به چیزی بر خلاف نظر شوری<sup>۱</sup> یقین پیدا کنند، چه خواهند کرد؟ و همچنین برای دیگر بزرگان، یا برای هر فرد دیگر. بنابر این، راه شوری<sup>۱</sup> راه روشن نیست.

و این که می‌فرمایند «خبرگان فن نجوم»، باید توجه داشت که مسئله هلال، هم در علوم قدیم و هم در علوم جدید، فرقی نکرده است. زیرا مسئله در همان «زیج بهادر خانی» قدیم، دور می‌زند و علوم جدید چیزی در این باره نیاورده است. و آنهمه حدیث داریم که ما را از پیروی منجمین منع کرده‌اند و در این منع بحدی تأکید کرده‌اند که جایی برای نظر آنان حتی بعنوان «موید» هم نگذاشته‌اند.

بلی از «کیهان شناسی» باید استفاده کرد و کیهان شناسی غیر از «نجوم» است که بر اساس همان «زیج شناسی» است، و بخش مهمی از قرآن درباره کیهان شناسی است. و تردیدی نیست که مراد استاد نیز کیهان شناسی است که با لفظ نجوم آورده‌اند.

آنچه این تشّت را می‌تواند حل کند، باید «حجّت» باشد، حجتی که به اصطلاح علم اصول فقه، بر ادلّه دیگر «ورود» و دستکم «حکومت»

داشته باشد و آن ادله را کنار بزند. در غیر این صورت اگر موثق ترین و مطمئن ترین و عادل ترین افراد را به عنوان اعضای شوری<sup>۱</sup> انتخاب کنیم، باز ممکن است (و کاملاً چنین است) که برای برخی از بزرگان و حتی برای برخی از مراجع بزرگوار، بر خلاف نظر شوری<sup>۱</sup> یقین حاصل شود. و همین طور مردم. و باز در یک مسجد هم دعای عید خوانده شود و هم دعای روز رمضان.

داوری در این که آیا شخص مورد نظر (مثلاً) دچار سختگیری است، یا شوری<sup>۱</sup> قابل انتقاد است، خود یک تشّت بزرگتر، می گردد. در این پیشنهاد حضرت استاد، (حتی در صورتی که مردم را مقلد شوری<sup>۱</sup> کنیم) تشّت ها از عرصه نظرهای فردی افراد، به چیزی بنام «شوری<sup>۱</sup>» منتقل می شود و هیچ فرقی در مسئله حاصل نخواهد شد. زیرا (مثلاً) یک شخصیت که مرجع هم هست چاره ای ندارد مگر به یقین یا اطمینان خود عمل کند و نمی تواند در صورت تعارض، به نظر شوری<sup>۱</sup> عمل کند. در این صورت مقلدین او نیز هیچ دلیلی و منشأ یقینی و عامل اطمینان بخشی، بهتر از آنچه در مرجع شان می بینند نخواهند یافت.

ممکن است از مقلدین آن شخصیت بخواهیم که چون مسئله از موضوعات است کاری با نظر مرجع شان نداشته باشند و به حرف شوری<sup>۱</sup> گوش کنند. در پاسخ می گویند: ما در این مسئله مقلدانه عمل نمی کنیم بلکه از تشخیص مرجع مان، برای مان «قطع» حاصل می شود قطع که امروز اجماعاً «حجت» است.

## می فرمایند:

ممکن است گفته شود هرگاه اعضای شورای رؤیت هلال نظر واحدی نداشته باشند (خواه به خاطر جرح و تعدیل شهود باشد، یا غیر آن) چه خواهد شد؟ پاسخ این است که نظر اکثریت می تواند معیار باشد چرا که برای غالب مردم اطمینان بخش تر خواهد بود و به یقین «اقریبیت به واقع» دارد و چون همان طور که اشاره شد، بحث تشخیص موضوع است نه تشخیص حکم، مشکلی ایجاد نمی کند.

**حاشیه:** اولاً: همه اشکالاتی که بیان شد، در جائی است که شوری<sup>۱</sup> نظر اجماعی داشته باشد، تا چه رسد به نظر اختلافی اعضای آن.

**در ثانی:** با صرف نظر از همه اشکالاتی که گذشت، باز به فرض این که اعضای شوری<sup>۱</sup> بدون اختلاف یک نظر اجماعی را اعلام کنند، چه کسی باید این نظر اجماعی شوری<sup>۱</sup> را به مردم ابلاغ کند؟ آیا خود شوری<sup>۱</sup>؟ با کدام دلیل فقهی چنین مرجعی را با نام «شوری» برای مردم تعیین می کنیم؟ چرا امام صادق (علیه السلام) چنین نهادی و مرجعی را تعیین نکرده است؟ آیا (نعوذ بالله) به ذهن آن حضرت نرسیده؟! حضرت استاد به حق دغدغه زیر سؤال رفتن اسلام در نظر ناآگاهان را دارند، اما توجه نمی فرمایند که نتیجه

پیشنهاد شان کاملاً به زیر سؤال رفتن اسلام و ائمه (علیهم السلام) است؟

**در ثالث:** این که می فرمایند «نظر اکثریت می تواند معیار باشد»، دلیل قهقی ندارد. زیرا آنچه حجت است «یقین» یا «اطمینان» است از سخن یا تشخیص هر کس و هر جایی، بیاید. در این مسئله «کمیت» هیچ کاربرد اصالتی، ندارد. و بحث از اکثریت و اقلیت به این مطلب راه ندارد، مگر با عنوان «شیوع» که خود حاصل شدن شیوع، باز منشأ تشکیک می شود. ممکن است شیوع در میان مردم بر علیه نظر شوری باشد. خواه شیوع در یک منطقه باشد و خواه در یک شهر و بخش.

### می فرمایند:

«شورایی برای مسأله رؤیت هلال از آگاهان

این فن و نمایندگان مراجع تشکیل گردد».

**حاشیه:** درست است در نظر اسلام، نظر «خبره» و متخصص، در تشخیص موضوعات، حجت است؛ نظر متخصصان پزشکی، مهندس، و... و... حجت است. مثلاً یک مهندس متخصص نگاهی به در و دیوار مسجد، سالن، ساختمان می کند و می گوید: حضور در این ساختمان خطر جانی دارد. واجب است از سخن او اطاعت شود.

اما متأسفانه یا خوشبختانه، مسئله ما از این قبیل نیست؛ در این مسئله ما را به متخصص ارجاع نداده اند. حصول یقین و اطمینان از هر منشأی که باشد، برای ما حجت قرار داده شده، یقین و اطمینان و دیگر بس. اگر یک

مرجع تقلید خودش با چشم خود هلال را مشاهده کند و به آن یقین کند و این یقین او بر خلاف نظر شوری<sup>۱</sup> باشد، آیا باید یقین و «قطع» خود را تکذیب کند؟ و همین طور دیگران.

درست است «نظر آگاهان فن اطمینان بخش تر است». اما این واقعیت نمی تواند راه حصول اطمینان و یقین از طریق دیگر را ببندد. همانطور که گفته شد، ممکن است حتی برای خود حضرت استاد از جای دیگر (غیر از شوری<sup>۱</sup>) نه تنها اطمینان بل قطع و یقین حاصل شود و بر خلاف نظر شوری<sup>۱</sup> باشد، بدیهی است در این صورت مطابق نظر شوری<sup>۱</sup> عمل نخواهند فرمود و مقلدین محترم شان نیز به عمل مرجع شان بیش از نظر شوری<sup>۱</sup> اطمینان خواهند کرد و حق هم با آنان است.

#### می فرمایند:

سؤال دیگری که ممکن است مطرح گردد این که گاه مراجع در پاره‌ای از احکام مربوط به رویت هلال اختلاف فتوی دارند که در مسأله تأثیرگذار است.

به عقیده ما این نیز مشکل مهمی ایجاد نمی کند و ما راه حل آن را نیز یافته‌ایم، که شرح آن از عهده این مختصر بیرون است.

در هر صورت شرعا می توان نظر اکثریت

شورای رؤیت هلال را که با دقت کامل همراه  
باشد، پذیرفت و به آن اعتماد کرد.

**حاشیه:** ای کاش آن مسائل اختلافی را مطرح فرموده و راه حل را نیز  
بیان می فرمودند تا ما شاگردان استفاده می کردیم.  
درست است؛ شرعاً می توان نظر اکثریت شورای رؤیت هلال را که با  
دقت کامل همراه باشد پذیرفت. اما این «می توان» وقتی است که دیگر راه  
های حصول یقین و اطمینان بسته شود تا «معارض»، شوری نباشد. و این  
«بستن»، دلیل فقهی می خواهد که نداریم. اما راه حل وجود دارد که بحث  
خواهد شد.

#### می فرمایند:

به یقین حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه)  
راضی نیست که پیروان او در یک چنین امر  
مهمی گرفتار تشّت و تفرقه حتی در یک شهر و  
یک خانه شوند و قدرت و قوت آنها به ضعف  
گراید و در برابر دشمنان سرشکسته گردند.  
هنگامی که ائمه اهل بیت علیهم السلام برای  
حفظ شوکت مسلمین اجازه می دهند پیروان آنها  
در نماز جماعت اهل سنت شرکت جویند، با این  
که اختلافاتی در بسیاری از فروع نماز با آنها

دارند، چگونه راضی می‌شوند مسأله رؤیت هلال  
موجب آن همه تشتت گردد؟ آن هم در جهان  
امروز که اخبار به سرعت از نقطه‌ای به نقاط  
دیگر منتقل می‌گردد.

**حاشیه:** بنابر این مسئله حل است؛ همین شورای مورد نظر در حجاز و  
مصر وجود دارد. و نیز مردم میلیونی مصر و حجاز می‌توانند نقش شورای  
بزرگ را برای ما داشته باشند، و اجازه هم داریم با برادران اهل سنت  
همراه شویم، دیگر چه نیازی هست که خودمان شوری تشکیل دهیم و  
سپس درباره آن و راه‌های معارض آن، دچار مشکل و تشتت شویم.  
حضرت استاد روشن نفرموده اند در این بیان نظرشان به «تنقیح المناط»  
است یا در مقام «تقریب» و یا «تمثیل» هستند یا به کدام قاعده اصولی و  
فقهی دیگر توجه دارند. تا ماهیت استدلال روشن شود. و البته مسئله خیلی  
«مع الفارق» است.

حضرت استاد خودشان برخی حدیث‌ها را آورده اند که «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ  
أَفْطُرُ لِلرُّؤْيَةِ». حتی اگر در نماز عید برادران اهل سنت شرکت کنیم، باز «صُمُّ  
لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطُرُ لِلرُّؤْيَةِ» سر جای خود هست.

**راه حل این مشکل:** برای رفع مشکل «تشتت در رؤیت هلال»، و  
نیز دفع آن که پس از این دیگر دچار آن نباشیم، یک راه آشنا و شناخته  
شده و بین و روشن، در عرصه فقهی داریم که عبارت است از «حکم».

(حکم در قبال فتویٰ نه حکم در قبال موضوع)

فتویٰ: فتویٰ عبارت است از تعیین حکم یک موضوع کلی. مانند: شراب حرام است.

حکم: حکم عبارت است از تعیین حکم یک موضوع معین خارجی. مانند: محتوای این ظرف شراب است و حرام است.

استاد گرامی توجه دارند که آنچه مرحوم میرزای شیرازی صادر کرده بود «حکم» بود که در زبان مردم به «فتویٰ» معروف گشت.

فتویٰ آزاد است و هر فقیه می تواند در مقابل فتوای فقیه دیگر، مطابق نظر اجتهادی خودش، فتویٰ بدهد، گرچه کاملاً با آن مخالف باشد. اما حکم چنین نیست؛ اگر فقیهی درباره موضوعی حکم کرد دیگر فقها نه تنها نمی توانند با آن مخالفت کنند که واجب است از آن اطاعت کنند، گرچه بر طبق مبانی و اجتهاد خودشان آن حکم را صحیح ندانند. به همین دلیل هیچ مجتهدی با حکم میرزای شیرازی (قدس سره) مخالفت نکرد و همگی از آن پیروی کردند، و همین طور مقلدین شان.

این مسئله از آغازین گام فقهی ما، از قرن های پیش، حضور دارد؛ روشن، آشنا و بین. چرا برویم دنبال شوری و امثال آن که گفته شد به هیچ وجه مشکل تشکیک را حل نمی کند و خودش نیز فاقد هرگونه دلیل فقهی است و همه ادله بر خلاف آن هستند.

مهم تر اینکه این کار را از قدیم می توانستیم بکنیم، مشکل مان نداشتن حکومت دینی بود که مصداق «**تیهون کما تاه بنی اسرائیل**» بودیم اکنون که



فقیه حاکم حکومت می کند و اداره تمام امور مربوط به «اموال و فروج و دماء مسلمین»، به عهده و مسؤلیت اوست، چرا از او نمی خواهیم که مسئله «رؤیت هلال» را نیز به وسیله «حکم» برای این مردم، حل کند تا این تشّت (به قول حضرت استاد) جان کاه، بر طرف گردد.

در این صورت او می تواند از نظر کارشناسان، اهل فن، خبره های متعهد و از هر وسیله مربوطه استفاده کرده و حکم کند. و هیچکدام از اشکالات مذکور، و یا مشکل دیگری پیش نمی آید.

### رؤیت هلال با تلسکوپ

حضرت استاد، بحث دیگری تحت عنوان «آیا رؤیت ماه با تلسکوپ کافی است؟»، مطرح فرموده اند و استفاده از تلسکوپ را در این مسئله مردود دانسته اند.

ابتدا باید توجه کرد که استاد در مسئله رؤیت هلال و تشکیل شورای رؤیت، به عنصر «زمان» تکیه دارند و لفظ «امروز» و نیز «اطلاع رسانی» در امروز و دی روز، را به میان آورده اند. و گرنه، هیچ فقیهی تا کنون بحث از چنین شورائی نکرده است و اگر از عنصر زمان در بیانات استاد صرف نظر شود، چندان جایگاهی برای آن نمی ماند.

در این صورت بنده به عنوان شاگرد ایشان، عرض می کنم: بدون این که عنصر زمان را پایه بحث و تکیه گاه قرار دهیم (زیرا منابع ما همان کتاب،

سنت، عقل و اجماع است و بس و در هر زمانی نیز جواب می دهد، چندین دهه است مردم از دوربین های قوی در رؤیت هلال، استفاده کرده اند و می کنند، چرا درباره آن، سخنی نگفتیم؟! اگر چشم مسلح در این مسئله راه ندارد، هم دوربین و هم تلسکوپ باید مورد اشکال باشند، و اگر راه دارد هر دو باید راه داشته باشند. زیرا ادله ما در هر دو مورد یک نسق را دارند، و این بدیهی است.

از جانب دیگر: یکی از ادله ما عقل است، عقل می گوید: مراد و مقصود شارع، دست یافتن به هلال است تا اول و آخر ماه روشن شود. آیا عقل حکم می کند ما وسیله ای را که می تواند مقصود شارع را بهتر تحقق دهد، کنار بگذاریم؟

از جانب سوم: مسئله هلال یک امر «تکوینی» است و شارع در این مسئله ما را موظف کرده تکوین را معیار بگیریم، با طبیعت هماهنگ شویم، خودش از تشریح یک امر «قراردادی» و «اعتباری» خود داری کرده است. وگرنه، می توانست با یک حکم اعتباری، تکلیف مسئله را روشن کند. بنابر این هر چه در نیل به این امر تکوینی موفق تر باشیم، همان قدر مطلوب شارع است.

از جانب چهارم: ممکن است یک فقیه تلسکوپ را در این مسئله راه ندهد و بگوید: تلسکوپ وسیله مطمئنی نیست. نظر این فقیه کاملاً درست است تا زمانی که اعتماد او بر تلسکوپ حاصل نشود. اما مخالفت حضرت استاد از این موضع نیست. بحث از «انصراف ادله» می فرماید؛ بحث از

«انصراف ادله» در صورتی جایگاه دارد که ما با یک مجهول رو به رو باشیم یا دستکم دچار شک باشیم و بگوئیم «آیا این است یا آن». اما در جائی که به حکم عقل تمام عقلای جهان، روشن است که شارع چه می خواهد، جائی برای انصراف ادله نیست.

و مهم تر این که: حضرت استاد مشخص نمی کنند این انصراف کدام نوع از انواع انصراف است که در علم اصول آمده بویژه مرحوم آخوند (قدس سره) در **کفایه**، بیان کرده است.

از جانب پنجم: سخن در جایگاه هلال است؛ اگر تلسکوپ محل و جایگاه هلال را بالا یا پائین ببرد، جای اشکال است (و این بر می گردد به نظر آن فقیه که تلسکوپ را وسیله قابل اعتمال نمی داند، نه به نظر استاد). و اگر تلسکوپ جایگاه طبیعی هلال را تغییر نمی دهد و فاصله آن را همانطور نشان می دهد که با چشم غیر مسلح نیز همان است، دلیلی بر رد آن نداریم، تا این وسیله را از خدمت دین و شارع، کنار بگذاریم. و اگر مطابق نظر حضرت استاد به عنصر زمان نیز تکیه کنیم که مسئله روشن تر هم می شود.

به عنوان مثال عرض می کنم نه «تنقیح المناط» و نه چیز دیگر (گرچه جای آن هست)؛ روایات و احادیث ما همگی درباره حج از «زاد و راحله»، کشتی و یا پیاده رفتن، سخن گفته اند، چیزی بنام هواپیما در آنها نیامده است، اکنون بگوئیم ادله منصرف است به وسیله معمولی آن روز، و حجاج باید از هواپیما استفاده نکنند. و از «**افضل الاعمال احزها**» نیز کمک

بگیریم. اما در مسئله حج می گوئیم مراد رسیدن به مکه است و «کون در مکه» یک امر تکوینی است با هر وسیله ای که باشد، و چیزی بنام کشتی نیز راهگشای ماست.

شاید گفته شود: فرق دو مسئله در این است که از قدیم در مسئله حج یک وسیله مصنوعی داشتیم بنام کشتی، در مسئله هلال چنین وسیله ای نداشته ایم. اتفاقاً در مسئله هلال نیز وسیله مصنوعی از قدیم داشتیم و جالب این که تشویق شده ایم از آن استفاده کنیم، تشویقی که درباره کشتی، نداریم. از قدیم فقهای ما فرموده اند: «استهلال مستحب است» و بر آن نیز تأکید کرده اند که مردم بروند به پشت بام ها با استفاده از ارتفاع آن ها بهتر بتوانند هلال را مشاهده کنند. مگر بام و ساختمان برای این امر یک وسیله مصنوعی نیست. جالب این که بر خلاف تلسکوپ، بام مرتفع حتی می تواند فاصله میان هلال و افق را نیز در نظر تغییر بدهد.

این سخن به محور بام های معمولی بود. از آن مهم تر این است که از قدیم ساختمان های سه طبقه و کاخ های چهار طبقه نیز وجود داشتند، هیچ فقیهی استفاده از آن ها را منع نکرده که تشویق هم کرده اند. اگر امروز کسی به بالای ساختمان ۴۰ طبقه برود و استهلال کند، آیا دلیل مانعی برای او وجود دارد؟

درست است می توان گفت (و باید گفت)، اگر کسی سوار هواپیما باشد و از آن ارتفاع، هلال را در پشت افق مشاهده کند، کافی نیست. گرچه چنین چیزی نیز جای سؤال است. زیرا در آن صورت نور خورشید مانع از

دید هلال خواهد بود. همانطور که در روی زمین، چنین است.

#### می فرمایند:

«مشهور» در میان مراجع این است که رؤیت هلال، باید با چشم غیر مسلح باشد ولی بعضی از فقهای معاصر قائل به کفایت مشاهده با تلسکوپ شده‌اند.

**حاشیه:** البته بی تردید استاد بزرگوار این «شهرت» را به اصطلاح «تحصیل» فرموده اند و در این جا آورده اند. اگر چنین شهرتی باشد، لابد برگشتش به نظر همان فقیه است که اعتماد به تلسکوپ ندارد. و شاید شخصیت هائی نیز باشند که مانند حضرت استاد با «انصراف ادله» استدلال کرده باشند که گفته شد اینجا جای انصراف نیست.

#### می فرمایند:

با دقت در ادله ثابت می شود که - با احترامی که به همه آراء مجتهدین می گذاریم - این رأی موافق با ادله و قواعد فقه نیست زیرا:

**اولاً:** در روایات متواتره معیار ثبوت ماه، رؤیت ذکر شده از جمله در باب سوم از ابواب شهر رمضان وسائل الشیعه ۲۸ روایت نقل شده که غالباً همین مضمون را دارد. «اذا رأیت الهلال

**فصم و اذا رأته فافطر» یا «صم للرؤية و افطر للرؤية»؛** هنگامی که ماه را دیدی روزه بگیر و هنگامی که آن را (در پایان رمضان) دیدی افطار کن.

**حاشیه:** بلی درست است «معیار، رؤیت ماه» است. استفاده از تلسکوپ نیز برای «رؤیت» است و مصداق رؤیت است. بدیهی است که مراد استاد از این حدیث ها این نیست که هر کس حتماً باید شخص خودش با چشم خودش ببیند. معیار یقین و اطمینان است.

#### می فرمایند:

در ابواب بعد از آن نیز روایاتی در این زمینه دیده می شود. و هنگامی که سخن از رؤیت به میان می آید منصرف به رؤیت متعارف است که رؤیت با چشم غیر مسلح می باشد، زیرا فقها در تمام ابواب فقه اطلاقات را منصرف به افراد متعارف می دانند، مثلاً:

**حاشیه:** عرض شد این مسئله از آن ابواب نمی باشد. و درباره انصراف نیز توضیح داده شد. و در مثال هائی که می آید بیشتر روشن خواهد شد.

#### می فرمایند:

۱- در باب وضو می گویند حدّ صورت که باید شسته شود آن مقداری است که میان

رستنگاه مو و چانه (از طرف طول) و آن  
مقداری که میان انگشت شست و انگشت  
«میانه» قرار می‌گیرد، از طرف عرض است.

سپس تصریح می‌کنند که مدار بر افراد  
متعارف از نظر طول انگشت‌ها و محلّ رویدن  
موی سر و مانند آن است، و افراد غیر متعارف  
باید مطابق افراد عادی عمل کنند.

۲- در باب مقدار کر که آن را به وجب  
تعیین می‌کنند، مدار وجب‌های متعارف است و  
آنچه خارج از متعارف می‌باشد از نظر فقها  
معیار نیست.

۳- در باب مقدار مسافت‌هایی که در فقه با  
قدم تعیین می‌شود، مدار بر قدم متعارف است.

۴- در نماز و روزه در مناطق قطبی یا  
نزدیک به قطب که روزها یا شب‌ها بسیار  
کوتاه و غیر متعارف است، بسیاری از فقها مدار  
را بر مناطق متعارف می‌گذارند.<sup>۴۵</sup>

۵- در مسألة حدّ ترخّص (دیدن دیوارهای  
شهر، یا شنیدن اذان) تصریح می‌کنند معیار

---

<sup>۴۵</sup> ای کاش توضیح می‌دادند که مراد از «مدار متعارف» چیست؟

چشم‌های متوسط (نه زیاد تیزبین نه فوق العاده ضعیف) و صداهاى متعارف و گوش‌های متعارف است و آنچه خارج از متعارف باشد معیار نیست و بزرگان فقهای معاصر با متن کاملاً موافق هستند.

۶- در مورد منکراتی که حدّ آن جلد (شَلّاق) است گفته‌اند شَلّاق باید متعارف باشد و از شَلّاق‌های سنگین و پرفشار و غیر متعارف بپرهیزند، همچنین از شَلّاق‌های بی‌اثر یا کم‌اثر.

۷- در ابواب نجاسات می‌گویند اگر جرم نجاست (مثلاً خون) ظاهراً زایل شود ولی رنگ یا بوی آن بماند پاک است، حال اگر کسی با میکروسکوپ ذرات کوچکی از خون را ببیند که حتماً می‌بیند (چون رنگ و بو با اجزاء همراه است)، چون این مشاهده خارج از متعارف است مدار احکام نیست.

۸- هرگاه مادهٔ نجس (مانند خون) در آب کر مستهلک شود همه می‌گویند پاک است با این که با میکروسکوپ می‌توان ذرات خون را در آب مشاهده کرد. علاوه بر این «هشت مورد»



موارد متعدّد دیگری در سراسر ابواب فقه وجود دارد که کلام شارح و لسان آیه یا روایت مطلق است و فقها آن را منصرف به «فرد متعارف» می‌دانند.

به یقین در مورد رؤیت هلال که در روایات متواتره وارد شده نیز معیار رؤیت متعارف است یعنی چشم غیر مسلّح، و چشم‌های مسلّح خارج از متعارف است و مقبول نیست.

ما نمی‌توانیم همه جا در فقه در مطلقات ادّله به سراغ افراد متعارف برویم، ولی در رؤیت هلال فرد کاملاً غیر متعارفی را ملاک حکم قرار دهیم.

**حاشیه:** در مسئله ردیف ۱ مشخص است که باید دست و انگشت افراد متعارف، معیار باشد. زیرا ممکن است کسی باشد که انگشتان بس کوتاهی داشته باشد که به گونه های خودش هم نرسد، یا آن قدر دراز باشد که باید پشت گوش هایش را نیز بشوید. همینطور در مسئله «کرّ» و «وجب» در ردیف دوم. و همینطور است مسئله قدم در ردیف سوم.

اما در مسئله رؤیت هلال «چشم متعارف» معیار نیست. اگر ده شخص مومن و عادل با چشم های قوی، خیلی قوی تر از چشم متعارف، هلال را ببینند و از گفته آن ها یقین و یا اطمینان بیاید، باید قبول کرد. هیچ فقیهی در

مسئله هلال سخن از چشم متعارف نگفته است تا متعارف بودن را از چشم به تلسکوپ سرایت دهیم. همانطور که این سرایت را به دوربین نداده اند، و همچنین درباره عینک.

ردیف چهارم مورد اختلاف است و ما می توانیم در آن صف موافق قرار بگیریم (و باید بگیریم) چنانکه در سه مبحث اول این جزوه به شرح رفت و روشن شد که مردم آن سرزمین ها باید با افق مکه عمل کنند، نه با افق متعارف.

ردیف پنجم دقیقاً مانند ردیف اول تا سوم است. و همینطور است ردیف ششم.

ردیف هفتم، صرفاً یک امر تشریحی اعتباری است، شارع مقدس همانطور خواسته و همان طور تعیین کرده (یعنی اگر مسئله اجتهادی هم باشد چنین است) و اگر با میکروسکوپ هم بینیم، باز به طهارت آن، حکم می کنیم. و همینطور است ردیف هشتم، که علاوه بر هر دلیل، قابل اتکاء به دلیل «عسر» و «حرج» هم هست.

آخرین فرمایش استاد در این بخش از کلام شان که فرمودند:

«به یقین در مورد رؤیت هلال که در

روایات متواتره وارد شده نیز معیار رؤیت

متعارف است یعنی چشم غیر مسلح، و چشم های

مسلح خارج از متعارف است.»

اولاً معلوم نیست حضرت ایشان ادله را به «رؤیت متعارف» منحصر می

کنند یا به «چشم متعارف»؟-؟ در مسئله وضو به «انگشت متعارف»، منصرف کردند. پس باید در این جا نیز به «چشم متعارف» منصرف می کردند، نه به «رؤیت متعارف» و صد البته رؤیت با تلسکوپ رؤیت متعارف نیست.

و ثانیاً گفته شد که هیچ فقیهی در مسئله رؤیت هلال سخن از «چشم متعارف» نیاورده است، تا امکان تسری به «رؤیت متعارف» نیز باشد. پس روشن شد که ما می توانیم (و باید) در مسئله هلال به اطلاقِ اطلاقات، عمل کنیم. و نباید به ابواب دیگر قیاس کنیم.

### می فرمایند:

ثانیا: بعضی می گویند معیار در آغاز ماه، «تولد ماه در واقع» است و رؤیت و مشاهده جنبه «طریقی» دارد نه «موضوعی». بنابراین اگر با وسیله غیر متعارف از تولد ماه آگاه شویم، کافی است.

در پاسخ می گوئیم به یقین ظاهر روایات این است که قابلیت رؤیت با چشم عادی، جنبه موضوعی دارد (تکرار می کنم قابلیت رؤیت با چشم عادی) زیرا:

اگر معیار تولد واقعی ماه باشد مشکل مهمی پیش می آید که نمی توان به آن تن در داد و آن

این که غالباً توگد ماه قبل از امکان رؤیت با چشم عادی صورت می‌گیرد، و به عبارت دیگر در بسیاری از موارد ماه در آسمان ظاهر می‌شود و هیچ کس با چشم عادی آن را نمی‌بیند و شب بعد قابل رؤیت است.

بنابراین باید قبول کرد که ماه واقعا در بسیاری از موارد یک شب جلوتر متوگد شده منتها چون مردم با چشم عادی آن را ندیده‌اند، شب دوم ماه را شب اول ماه پنداشته‌اند.

درست است که بر اثر ندیدن و ندانستن معذور بوده‌اند ولی آیا می‌توان قبول کرد که مسلمین جهان از آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون و حتی در عصر آن حضرت علیه السلام مکرر بر مکرر اول ماه را اشتباه گرفته‌اند، و از فضل شب‌های قدر محروم بوده و روز عید را روزه گرفته و به خاطر نداشتن تلسکوپ روز بعد نماز خوانده‌اند (چون ماه قبلا متوگد شده اما با چشم غیر مسلح قابل رؤیت نبوده).

حتی کسانی که فعلا تلسکوپ را برای رؤیت

ماه کافی می‌دانند باید بپذیرند که در بسیاری از سال‌های گذشته، خود آنان و مقلدانشان دوّم ماه مبارک را آغاز ماه و دوم شوّال را اوّل شوّال حساب کرده‌اند، زیرا از تلسکوپ بهره نگرفته‌اند و اگر می‌گرفتند می‌دانستند اوّل ماه یک روز جلوتر بوده و شب‌های قدر نیز در جای خود قرار نگرفته و از دست رفته است.

این‌ها همه گواهی می‌دهد که معیار توّلد واقعی ماه نیست، بلکه معیار قابلیت رؤیت با چشم عادی است.

اساساً در علم اصول گفته‌ایم «اماره» و «طریق» شرعی نمی‌تواند کثیر الخطا باشد، زیرا مردم از درک واقع محروم خواهند شد. در مواردی که اماره کثیر الخطا باشد باید گفت خود اماره موضوعیت دارد (دقّت کنید).

این باورکردنی نیست که در گذشته حتی در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم و سایر معصومین علیهم السّلام مردم از درک عید و لیالی قدر محروم بوده‌اند، بلکه به عکس ما معتقدیم استفاده از تلسکوپ برای رؤیت ماه

سبب می‌شود که مردم از آغاز و پایان ماه  
محروم شوند! زیرا معیار واقعی چشم غیر مسلح  
است.

**حاشیه:** بر فرض، رؤیت هلال جنبه «موضوعی» دارد. این بحث در  
موضوعیت و یا طریقت، نیست. سخن در این تعبیر استاد است که می  
فرمایند «قابلیت رؤیت یا چشم عادی»، پرسش این است این قید «عادی» از  
کدام دلیل فهمیده می‌شود؟ بیشتر می‌فرمودند «چشم متعارف» و در این جا  
می‌فرمایند «چشم عادی». ادله ای که برای چشم متعارف بیان فرمودند،  
پاسخش به شرح رفت. اینک برای «چشم عادی» حتی آنگونه نیز دلیلی  
وجود ندارد. و شگفت است که می‌فرمایند: «تکرار می‌کنم قابلیت رؤیت  
با چشم عادی». و نگاه کردن به هلال با عینک نیز باید اشکال داشته باشد،  
زیرا چشم عادی نیست و عینک مانند تلسکوپ یک پدیده قرون اخیر  
است.<sup>۴۶</sup>

### می‌فرمایند:

«در بسیاری از موارد ماه در آسمان ظاهر

<sup>۴۶</sup> حتی رسم رایج بود (و هنوز هم گاهی دیده می‌شود) که مردم برای یافتن هلال از «آئینه» استفاده  
می‌کردند زیرا آئینه منطقه مورد نظر را محدود می‌کرد و نگاه کننده بهتر می‌توانست ببیند. و هیچ فقیهی  
هم با این کار آنان مخالفت نکرده است با اینکه این کار اگر با «چشم متعارف» موافق باشد با «چشم  
عادی» موافق نیست.

می‌شود و هیچ کس با چشم عادی آن را نمی‌بیند  
و شب بعد قابل رؤیت است».

باید به عرض حضرت استاد برسانم: مردم به ویژه چوپان ها، میزان ارتفاع هلال را از افق، دقیقاً می‌دانند. هلال شب اول را با هلال شب دوم کاملاً تشخیص می‌دهند، و فردای آن روز اعلام می‌کنند که این هلال شب دوم است و یک روز از دست رفته است و در طول تاریخ نیز چنین اتفاقاتی رخ داده است. و هرگز «تاخر رؤیت» مجهول نمانده است تا در طول قرن ها و یا زمان پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شب های قدر از دست رفته باشد. یعنی تولد ماه یا عدم آن در شب اول، در شب دوم کاملاً معلوم خواهد شد.

حتی اگر در رؤیت هلال شوال اختلاف پیش بیاید گروهی مثلاً در شنبه نماز عید بخوانند و گروه دیگر در یکشنبه، مردم عادی آشنا با زیست طبیعی و نیز چوپانان خیلی خوب می‌دانند که کدامیک از این دو نماز صحیح بوده است.

پس به جای تاکید بر شوری<sup>۱</sup> باید روی این «اصل متعارف عرفی» تاکید شود.

شاید گفته شود: تشخیص در روز دوم مصداق «نوش دارو بعد از مرگ سهراب» است. اما باید توجه کرد که تشخیص در روز دوم درباره هلال رمضان مسئله شب قدر را کاملاً حل می‌کند و همچنین روز اول رمضان را تعیین می‌کند که برای محاسبه آخر رمضان لازم است. پس جایی برای این

فرمایش استاد نیست که می فرماید:

«از آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا کنون و حتی در عصر آن حضرت علیه السلام مکرر بر مکرر اول ماه را اشتباه گرفته اند، و از فضل شب های قدر محروم بوده اند.»

اما تشخیص در روز دوم؛ برای تعیین روز عید فطر گرچه فایده ای ندارد لیکن مسئله را روشن می کند و نمی گذارد مجهول بماند تا همان نماز عیدشان بعنوان «نماز صحیح» پذیرفته باشد. بل این نماز گذاران می فهمند که نمازشان باطل بوده است. بلی معذور و مأجور بوده اند اما نمازشان صحیح نبوده است. فرق است میان «معذور بودن» و «صحت عمل». و همچنین اگر نگاه کردن با تلسکوپ رؤیت را یک روز جلو بیندازد باز چوپان ها فردای آن روز خواهند فهمید که دی روز رؤیت هلال (که چنین چیزی امکان ندارد) صحیح نبوده. و خیلی ساده و روشن است. حتی در فقه نیز مطرح است که اگر روز دوم مشخص شد که در روز پیش اشتباه رخ داده، احکامش چنین است و چنان.

و بیان حضرت استاد مبتنی بر این است که ممکن است تلسکوپ مسئله را یک روز به جلو بکشاند. اما چنین چیزی امکان ندارد. زیرا همانطور که عرض کردم مسئله برای چوپانان نیز روشن است. معظم له، از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مثال آوردند. فرمایش



شان مبتنی بر همان مبنای بالا است که ممکن است تلسکوپ مسئله را یک روز به جلو بکشاند. که عرض کردم به هیچوجه چنین نیست. و خود فقه دقیقاً بیان می کند که اگر مسئله جلو یا عقب کشیده شود، در روز دوم معلوم خواهد شد. آن هم برای همگان روشن خواهد شد. این مبنای استاد بر خلاف خود فقه است.

من کاری با کسانی که خودشان و مقلدین شان، رمضان را یک روز دیرتر و یا عید فطر را نیز دیرتر، گرفته اند (که استاد نقل می کنند) کاری ندارم. عرض می کنم در صورت پذیرش این رخداد، ممکن است همین رخداد برای خود حضرت استاد و مقلدین شان نیز رخ داده باشد. که در طول زمان ها بسیار اتفاق افتاده است. آیا استاد می خواهند باز هم از تلسکوپ استفاده نکنیم و اینگونه رخدادها تکرار شود؟ خود استاد می فرماید: چنین رخدادی پیش آمده

«زیرا از تلسکوپ بهره ننگرفته اند و اگر

می گرفتند می دانستند اول ماه یک روز جلوتر

بوده.»

### می فرمایند:

ممکن است بعضی تصور کنند که با استفاده

از تلسکوپ بساط اختلافات برچیده می شود در

حالی که این کار هیچ اثری در این امر ندارد،

چرا که قدرت تلسکوپها کاملاً با هم فرق دارد

و مناطقی که در آن نصب می‌شود از حیث وجود غبار و بخار آب در افق متفاوتند. بنابراین ممکن است بعضی با تلسکوپ خود آن را ببینند و بعضی نبینند و انکار کنند و سفرهٔ اختلاف دگر بار گسترده می‌شود.

**حاشیه:** این فرمایش کاملاً درست است. حتی نه تنها به دلیل قدرت و ضعف تلسکوپ‌ها، بلکه مسائلی از قبیل جرح و تعدیل، و نیز باز بودن طرق و راه‌های دیگر برای حصول یقین و اطمینان، همانطور که گذشت. اما نفی تلسکوپ و روی آوردن به شوری نیز کار را بدتر و تشّت را بیشتر می‌کند که باز همانطور که گذشت. و راهی نیست مگر مشکل رؤیت با حکم حاکم، حل شود. باز همان طور که گذشت.

### مسئله رؤیت هلال با توجه به علم نجوم و کیهان‌شناسی

معظم له: بحث سومی تحت عنوان «آیا وحدت افق شرط است؟» باز کرده‌اند و تا آخر جزوه در محور آن بحث فرموده‌اند. در این بخش به برخی از اصول کیهان‌شناسی تکیه فرموده‌اند.

**می‌فرمایند:**

هرگاه در نقطه‌ای از جهان هلال ماه رؤیت

شود آیا برای سایر نقاط کافی است؟

مشهور در میان فقهای گرامی اهل بیت علیهم السلام این است که اتحاد افق شرط است. مرحوم محقق یزدی مسأله را در عروه مطرح کرده و تقارب بلاد یا وحدت افق را شرط دانسته و اکثریت قریب به اتفاق محشین، آن را پذیرفته‌اند.

ولی بعضی از بزرگان پیشین و معاصر آن را شرط ندانسته و رؤیت هلال را در یک نقطه از جهان کافی برای مناطق دیگر دانسته‌اند (مشروط بر این که لا اقل در جزئی از شب با هم مشترک باشند).

آغازگر این فتوا در عصر ما مرحوم آیه الله العظمی خوئی رحمه الله بود، سپس جمعی دیگر از شاگردان ایشان به ایشان تأسی جستند.

**حاشیه:** شرط مذکور از دیدگاه کیهان شناسی، همیشه فراهم است و شب به تدریج پیش می رود و افق ها را از هم تفکیک نمی کند، خودش نیز در جای خود «قار» است و قابل تکه، تکه شدن، نیست، گرچه در ارتباط با ما «غیر قار» است. و «حرکت» با «متحرک» در این مسئله فرق دارد. کراتی وجود دارند که همیشه یک طرف شان، شب است پس در «قار» بودن شب بماهو شب، تردیدی نیست.

ایشان نظر آیه الله العظمی خوئی یعنی «رؤیت هلال در یک نقطه از جهان برای مناطق دیگر کافی است» را قبول ندارند، پس لازم می آید که برخی مناطق مثلاً روز شنبه را اول رمضان بدانند و برخی دیگر روز یکشنبه را، و هر دو هم صحیح باشد. لازمه این نیز محروم شدن یکی از آن دو، از شب قدر است، زیرا اگر اعمالش در آن شب پذیرفته شود یک پذیرش و «صحّت» اصالتی نیست بل فقط یک «اعتبار» است زیرا شب قدر فقط یک شب است نه دو شب. اما نظر مرحوم خوئی (قدس سره) این مشکل بزرگ را ندارد.

### می فرمایند:

عمده دلیلی که بر آن اعتماد می کنند دو چیز

است:

۱- طلوع ماه و تولّد آن (و خروج از تحت الشعاع) یک پدیده آسمانی است که مربوط به مقابله خورشید با ماه است. هرگاه آن نیمی از کره ماه که دائماً مقابل ما قرار گرفته از تاریکی خارج شود و کمی از آن در برابر خورشید قرار گیرد، ماه نو آغاز شده است و ارتباطی با مناطق مختلف زمین ندارد و این یک امر آسمانی است نه زمینی.

در تقریرات درس حضرت آیه الله خوئی

آمده است:

«تكوّن الهلال عبارة عن خروجه عن تحت الشعاع بمقدار يكون قابلاً للرؤية و لو في الجملة [و هذا كما ترى امر واقعي وحداني لا يختلف فيه بلد عن بلد و لا صقع عن صقع لانه كما عرفت نسبة بين القمر و الشمس لا بينه و بين الارض] فلا تأثير لاختلاف بقاعها في حدوث هذه الظاهرة الكويّية في جوّ الفضاء».

ولی این سخن موافق با مسطح بودن زمین و نفی کرویت آن است. در حالی که امروز کرویت زمین از امور محسوسه است. اگر در گذشته می‌بایست با ادله نظری کرویت زمین اثبات شود، امروز ماهواره‌ها از تمام زمین عکسبرداری کرده و برای ما می‌فرستند و مسافران فضا نیز زمین را کروی می‌بینند و کاملاً یک امر محسوس است.

**حاشیه:** این سخن که از مرحوم خوئی (قدس سره) نقل کرده‌اند، هیچ ارتباطی با مسطح بودن زمین، ندارد. اگر استاد دلیل دیگری بر این که آن مرحوم زمین را کروی نمی‌دانسته، دارند بهتر بود آن را می‌آوردند. گرچه در آن صورت نیز به این مسئله مربوط نمی‌شد. اگر از دیدگاه کیهان‌شناسی به مسئله نگریسته شود (چنان که استاد چنین می‌نگرند) باید گفت: بحث و مسئله ما به «روز» مربوط است و

مباحث فقهی نیز در این مسئله به محور «یوم=روز» می چرخد. وقتی که مسئله «روز» است چه مشکلی در افق و آفاق داریم؟ روز شنبه هم در ژاپن روز شنبه است و هم در ایران و هم در غربی ترین نقطه یعنی ساحل غربی آمریکا. اگر مثلاً روز شنبه عید فطر باشد، در همه جهان، همان شنبه خواهد بود، این مسلم است. اکنون ما در تعیین و پیدا کردن این «روز جهانی» مشکل داریم، و این بحث دیگر است.

شمارش شمسی یا قمری و تعیین روزها، در این موضوع از این جهت هیچ فرقی ندارد. چرا در مسائل مربوط به «روز» در دیگر مسئله ها هیچ مشکلی نداریم مانند کسی که نذر کرده در روز پنجشنبه فلان مبلغ صدقه دهد. می گوئیم این شخص باید در همان پنجشنبه صدقه را بدهد خواه در ژاپن باشد و خواه در لندن. و سخنی از افق و آفاق به میان نمی آوریم؟ قرآن ماه رمضان را به عنوان «ماه رمضان واقعی» برای روزه تعیین کرده است که یک واقعه تکوینی است. نه به عنوان «ماه رمضان اعتباری». و این که اگر ما در دست یابی به آن اشتباه می کنیم و این اشتباه ما بخشوده می شود دلیل اعتباری بودن رمضان نیست. صحت و عدم صحت عمل، یک امر اعتباری است که خدا خطای ما را می بخشد و عمل اشتباه آمیز ما را به عنوان عمل مأجور می پذیرد. نه این که به خاطر ما غیر رمضان را به رمضان تبدیل می کند.

بنابر این، «رؤیت» تنها برای فقیه در استنباط حکم (که عمل در چه صورتی صحیح است و در چه صورتی ناصحیح)، موضوعیت دارد. اما در

عمل مردم (مکلفین)، «طریق محض» است و هیچ ربطی به موضوعیت ندارد. یعنی شارع مقدس رؤیت را صرفاً ابزاری برای «کشف واقع» قرار داده است. شب قدر نیز یک شب معین تکوینی است و جای خود را با فرض و تصمیم ها و یا با اشتباهات ما، عوض نمی کند. اگر فرضاً شب شنبه شب قدر باشد، از شرق دنیا تا غرب آن، همان شب شنبه است فقط. و همین طور روز اول رمضان، یا روز اول شوال.

روشن است، فقیهی که رؤیت را در این مسئله در جایگاه کاملاً «موضوعیت» می داند، او نباید به اصول کیهان شناسی تکیه کند که تکوینی محض هستند، و حضرت استاد در عین اعطای کامل «موضوعیت همه جانبه» به رؤیت، سخن از آزمایش تکوینی می فرمایند.

بنابر این ابتدا باید مشخص شود که بحث بر اساس مسلمات تکوینی است یا بر اساس «تعبد محض»، اگر بر اساس تکوین و کیهان شناسی است، پس باید گفت فقط نظر مرحوم خوئی صحیح است. و چنین نیز هست. همانطور که گفته شد مطابق نظر حضرت استاد ما باید دستکم دو شب قدر و دو روز عید فطر، در جامعه جهانی، و حتی در جامعه گسترده اسلامی امروز، داشته باشیم.

و شگفت این که رد این نظریه، بر خلاف دغدغه حضرت استاد است که در صدد از بین بردن تشکیک هستند.

می فرمایند: «وحدت جهانی امکان ندارد»، با این که به کیهان شناسی و تکوین تکیه می فرمایند، یک روز معین و نیز یک شب معین را دو روز و

دو شب می‌کنند. در این صورت در کشور واحد جهانی حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه)، مردم در منطقه‌های متعدد، هم شب‌های مختلف قدر، و هم روزهای مختلف عید فطر، خواهند داشت.

اگر چنین است و این مشکل در عصر حاکمیت آن حضرت هم خواهد بود، به چه علت غصه و دغدغه آن را امروز داشته باشیم؟

همان‌طور که در بالا بیان شد، نظر مرحوم آیه الله العظمی خوئی، کاملاً با اصول کیهان‌شناسی مطابقت دارد و هیچ ربطی به مسطح بودن زمین ندارد، شرط مذکور نیز از دیدگاه کیهان‌شناسی، کاملاً و همیشه حاصل است.

کرویت زمین اگر برای غربیان از عصر گالیله روشن شده و او را به دلیل این که با کیهان‌شناسی خیالی ارسطو مخالفت کرده محاکمه کردند، برای علمای ما از اول روشن بود، شیخ طوسی (قدس سره) در تبیان، به آن توجه دارد، و مرحوم صاحب «جنات الخلود» حتی فطر، محیط و حتی وزن کره زمین را نیز محاسبه کرده است گرچه با محاسبات امروزی فرق دارد. حضرت استاد طوری بحث می‌کنند که گوئی علمای شیعه در کرویت زمین با مسئله تازه‌ای رو به رو هستند. به یاد آن ایامی که اگر یک جوان مدرک دیپلم می‌گرفت گمان می‌کرد که علمای شیعه چیزی از کرویت زمین نمی‌دانند.

**می‌فرمایند:**

«امروز کرویت زمین از امور محسوسه



است. اگر در گذشته می‌بایست با ادله نظری

کرویت زمین اثبات شود، امروز ماهواره...»

عرض می‌کنم: در گذشته هم از امور محسوسه و تجربی بود، نه صرفاً نظری. آن جا که مسعودی دانشمند و مورخ شیعه، از ساحل شمالی دریای خزر سوار کشتی شده و به طرف جنوب حرکت می‌کند، می‌بیند که قلعه دماوند، همگام با پیشرفت کشتی، بیش و بیشتر مشهود می‌شود، و نتیجه می‌گیرد که آب خزر کروی است پس زمین کروی است. این کار او یک کار تجربی و حسّی بود، نه نظری. و همین طور کار دیگر علما.

اگر بناست امروز به ماهواره و گزارشات مسافری فضائی اعتماد کنیم (و باید در اصول مسائل اعتماد کنیم)، پس به چه علت به حضور تلسکوپ در مسئله هلال، اجازه نمی‌دهیم؟ حضرت استاد در این جا تکوینی برخورد می‌فرمایند و در آن جا با تعبد محض ابتدا به «رؤیت متعارف» سپس از آن به «چشم متعارف» و از آن نیز به «چشم عادی» منتقل می‌شوند. که این روش حضرت ایشان، با قواعد تعبدی فقاہت، سازگار نمی‌باشد و در نتیجه، آنچه حضرت ایشان به آن می‌رسند، نه با کیهان‌شناسی و نگرش تکوینی سازگار است و نه با روش «تعبدی با صرف نظر از تکوین»، و نه با روی هم رفته آن دو.

**می‌فرمایند:**

به عبارت دیگر، تکوّن و تولّد ماه مربوط به

سه چیز است: «ماه»، «خورشید» و «زمین»، زیرا

توگد ماه به این است که خطّ باریکی از بخش نورانی ماه در برابر اهل زمین قرار گیرد، به یقین این بخش نورانی را کسانی که در بخشی از کره زمین که محاذی با آن است، زودتر مشاهده می‌کنند. این مطلب را می‌توان با یک آزمایش حسّی نشان داد. سه کره تهیه کنیم یکی نورانی مانند یک لامپ روشن و دو کره غیر نورانی. به خوبی ملاحظه می‌کنیم که اگر کره اول ظلمانی را چنان در مقابل کره نورانی قرار دهیم که فقط یک نوار باریک نورانی به طرف کره سوم باشد، کسانی که در بخش محاذی آن نقطه نورانی قرار دارند، آن را می‌بینند و کسانی که محاذی نیستند نمی‌بینند.

چیزی که با تجربه حسّی قابل درک است، نیاز به توضیح بیشتری ندارد، آری اگر زمین مسطح بود گفتار بالا صحیح بود، ولی قطعاً مسطح نیست.

**حاشیه:** این آزمایش حضرت استاد، درباره «خسوف» درست است و یک آزمایش درباره خسوف شناسی کرده اند. اما درباره طلوع و هلال ماه، موردی ندارد. در مسئله ما طلوع و غروب ماه مانند طلوع و غروب خورشید است و در این مسئله هیچ فرقی میان آن دو، نیست و مردم دنیا یک هلال را

می بینند لیکن با ترتیب، مثلاً مردم ژاپن چند ساعت قبل از مردم ایران می بینند همان طور که خورشید را اینچنین می بینند، در این مورد مناطق محاذی و غیر محاذی نداریم مگر همان «ترتیب» که به شرح رفت: شب جهانی ۲۴ ساعت است. و همان دید و مشاهده مردمی، مورد نظر است که حتی استاد آن را موكداً دارای «موضوعیت همه جانبه» دانستند.

و مرحوم خوئی چه زیبا و کیهان شناسانه فرموده اند: «و هذا كما ترى امر واقعی وحدانی لا یختلف فیہ بلد عن بلد و لا صقع عن صقع لانه كما عرفت نسبة بین القمر و الشمس لا یبینه و بین الارض فلا تأثیر لاختلاف بقاعها فی حدوث هذه الظاهرة الكویتیه فی جو الفضاء»: و این (چنانکه می بینی) یک امر واقعی واحد است که درباره آن هیچ شهری با شهر دیگر فرق نمی کند (همگان در همه جای دنیا هلال را یکسان می بینند) و هیچ ناحیه ای با ناحیه دیگر تفاوتی ندارد. زیرا آن (همانطور که دانستی) نسبتی است میان ماه و خورشید، نه میان ماه و زمین.

اما حضرت استاد با آزمایش شان نتیجه می گیرند که «کسانی که در بخش محاذی آن نقطه نورانی قرار دارند، آن را می بینند و کسانی که محاذی نیستند نمی بینند».

گفته شد حرکت ماه هیچ وقت و در هیچ جا شنبه را یکشنبه نکرده و نمی کند. مسائلی از قبیل حرکت وضعی زمین درباره طلوع و غروب خورشید و برآیند این حرکت وضعی با حرکت انتقالی کره ماه، فرقی در مسئله ما ایجاد نمی کند.

و اینجا یک مسئله هست (که می خواستم پیشتر توضیح دهم، اما خواستم با فرمایشات حضرت استاد همگام باشم) و آن تاخر تدریجی طلوع ماه از طلوع خورشید است. و همین طور در غروب آن دو. ماه هر روز نسبت به روز پیش دیرتر از خورشید غروب می کند. و این فاصله روز به روز زیادتر می شود. اما این «تفاوت در حرکت» و غروب، نتیجه اش فرق میان شروع ماه شمسی با ماه قمری است. نه در طلوع و غروب ماه که در نتیجه آن یک «روز» به «دو روز» تبدیل شود. مثلاً عید فطر در ژاپن روز شنبه باشد و در لندن روز یکشنبه. اساساً چنین چیزی نه معقول است و نه با چیزی بنام شب معین و تکوینی «قدر» سازگار است. ادامه این مطلب در حاشیه بعدی خواهد آمد.

#### می فرمایند:

ایراد دیگری که بر این سخن وارد می شود این  
 که آنها می گویند تمام بلادی که در قسمتی از  
 شب با نقطه رؤیت ماه مشترک هستند، اول ماه  
 آنها یکی است.

مفهوم این سخن آن است که اگر مثلاً هنگام  
 غروب آفتاب در مکه ماه توگد یابد، و مشاهده  
 شود، مناطقی که در شرق آن قرار دارد و چندین  
 ساعت از شب آنها گذشته یا حتی نیمه شب یا  
 اواخر شب آنهاست، ماه برای آنها عوض می شود

یعنی تا نیمه شب یا اواخر شب، برای آنها شب  
آخر ماه رمضان بوده چون ماه شوال متولد نشده  
بوده و دعاهای شب آخر را می خواندند. ناگهان  
از نیمه شب، شب اول ماه شوال می شود، چون به  
هنگام غروب آفتاب «مگه» ماه در آن ساعت  
تولد یافته است!

این امر عجیب و غیر قابل قبول است، زیرا  
قبل از آن ساعت (غروب آفتاب مگه در مفروض  
بحث) قطعا ماه از تحت الشعاع خارج نشده بود  
و پس از خروج، اول ماه شروع شده، یعنی برای  
بعضی مناطق از نیمه شب یا آخر شب، ماه شوال  
شروع می شود، و قسمت مهمی از شب آنها، شب  
آخر ماه رمضان بوده است.

اگر گفته شود از اول شب برای همه این  
مناطق ماه شوال بوده، قابل قبول نیست، چون  
فرض بر این است که تا آن ساعت ماه از تحت  
الشعاع خارج نشده بوده و قطعا ماه شوال نبوده  
است. پس از خروج و تولد ماه، برای تمام این  
مناطق اول ماه است، یعنی واقعا نیمی از شب،  
شب آخر رمضان و نیمی از آن واقعا شوال است.

بدیهی است برای مناطق دورتر که در شب با آنجا اشتراک ندارند (مانند کانادا و آمریکا) اول ماه یک روز بعد از آن خواهد بود. (دقت فرمائید).

**حاشیه:** درست است حضرت استاد به یک مسئله مهم توجه فرموده

اند و این نیازمند توضیح است:

امروز بر اساس قرارداد عرفی یا (باصطلاح) قراردادی که وضعیت خشکی ها در روی کره زمین، بر ما تحمیل کرده، در هر صورت<sup>۴۷</sup>، برای آغاز هر روز، طلوع خورشید از ژاپن (ساحل اقیانوس آرام)، معیار شده است. مثلاً روز شنبه وقتی آغاز می شود که خورشید از افق ژاپن طلوع کند و هوا روشن شود. شب نیز به دنبال روز گام به گام با آن (و اول شب چسبیده به آخر روز) در روی کره زمین به سوی غرب، پیش می روند. تا دوباره خورشید از افق ژاپن طلوع کند که می شود آغاز روز دیگر بنام یکشنبه.

اکنون فرض می کنیم: در غروب روز پنجشنبه ۲۴ شهریور و ۱۵ سپتامبر، هلال ماه در مکه رؤیت شده و مردم مکه در آن شب، به خواندن دعاهای شب عید پرداختند، در حالی که چند ساعت پیش از آن مسلمانان اندونزی و هند همان شب را به دعاهای ماه رمضان مشغول بوده اند و اکنون

<sup>۴۷</sup> یعنی (باصطلاح) خواه این قرارداد را «تعیینی» بدانیم یا «تعینی»، فرقی نمی کند.

که روز جمعه در اندونزی شروع شده مردم روزه هستند در حالی که مردم مکه همان روز را عید خواهند گرفت.

نظر به این که غروب ماه نسبت به غروب خورشید با «تاخر تدریجی» همراه است، مثلاً هلال اول هر ماه را (به قول قدیمی ها) به قدر دو «نی» در بالای افق می بینیم، فردای آن روز، آن را با ارتفاع چهار نی مشاهده می کنیم. یعنی در مدت ۲۴ ساعت، ارتفاع ماه از افق ما، دو برابر شده است و (مثلاً) دو نی افزایش یافته است.

یعنی پس از آن که در افق ما غروب شده، در طول ۱۲ ساعت، مجموع افزایش را دو نی می بینیم. (زیرا زمین کروی است هر نقطه و هر افق را فرض کنیم هر دو طرف آن به همین صورت خواهد بود). بنابراین در هر ۱۲ ساعت یک نی و در هر شش ساعت نیم نی، بر ارتفاع ماه از افق افزوده می شود اکنون بر فرض، فاصله ما با لندن ۶ ساعت باشد، ارتفاع هلال در افق لندن به مقدار نیم نی بلندتر خواهد بود. پس ممکن است در آن روز که هلال برای ما قابل رؤیت نبوده، برای مردم لندن قابل رؤیت باشد.

این محاسبه فرضی را در میان مکه و ژاپن حساب کنیم: در آن روز پنجشنبه که هلال در ژاپن قابل رؤیت نبود، در افق مکه به دلیل افزایش ارتفاع قابل رؤیت می شود. در نتیجه در صبح جمعه مردم مکه نماز عید می خوانند در حالی که مسلمانان ژاپن در همان روز، روزه بوده اند.

و لذا به ما گفته اند «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطِرُ لِلرُّؤْيَةِ»، چون غیر از این راهی نبود. زیرا در آن زمان نه مردم مکه می توانستند رؤیت هلال را به اطلاع

مردم جای دیگر برسانند، و نه مردم جای دیگر به جاهای دیگر. اما امروز می توانیم این کار را بکنیم و باید بکنیم.

## مردم مکه حق دارند هلال را یک روز زود تر از مردم تهران ببینند

اجازه بدهید این مسئله را بیشتر و با محاسبات ریاضی و جغرافی روشن، بشکافیم:

از قدیم عرض جغرافی هر منطقه از کره زمین را با معیار «خط استوا» حساب کرده اند و می کنند. اما در قدیم طول جغرافی هر منطقه و سرزمین را با معیار «جزایر خالدا»<sup>۴۸</sup> محاسبه می کردند، پس از سلطه انگلیس بر جهان «خط گرینویچ»<sup>۴۹</sup> را معیار قرار دادند که البته میان این دو معیار قدیمی و جدید چندان تفاوتی نیست؛ بویژه هیچ تغییری در مسئله ما ایجاد نمی کند.<sup>۵۰</sup>

---

<sup>۴۸</sup> جزایری واقع در اقیانوس اطلس، در شمال غربی آفریقا که جزء اسپانیا محسوب می شود. این معیار در متون فقهی ما نیز آمده است.

<sup>۴۹</sup> گرینویچ از شهرهای انگلیس در کنار رود تایمز، در جنوب شرقی لندن.

<sup>۵۰</sup> ایرانیان قدیم نقطه این خط و نقطه صفر آن را «سیستان» قرار داده بودند که «نصف النهار» شان بود، هنوز هم یکی از نام های سیستان «نیمروز» است. این «قرارداد» را به زردشت نسبت می دهند که جای تردید است.



در این معیار، گرینویچ و لندن در نقطه صفر طول جغرافی قرار دارند. پس از آن به طرف مغرب می رود و شهر «دوبلین» در ایرلند با طول جغرافی ۶ درجه (و چند دقیقه و ثانیه) قرار دارد، سپس ایالت «کبک کانادا» در ۷۱ درجه (و...) و همچنین در مغرب کانادا می رسد به اقیانوس آرام.

از خط گرینویچ به طرف شرق که می آید فاصله مکه با آن ۳۹/۸۱۶۶۶۷۰ درجه می گردد.

و فاصله تهران با خط گرینویچ ۵۱/۴۲۳۰۵۶۰ درجه است. فاصله میان تهران و مکه:

$$۵۱/۴۲۳۰۵۶۰ - ۳۹/۸۱۶۶۶۷۰ = ۱۱/۶۰۶۳۸۹$$

ماه در حرکت خود به دور کره زمین ۳۶۰ درجه را طی می کند یعنی در هر ساعت ۱۵ درجه را طی می کند.

روزی که در غروب آن، مردم تهران به هلال اول ماه می نگرند و آن را (واقعاً) می بینند، فردای آن روز هلال را می بینند که فاصله و ارتفاعش از نوک کوه چند برابر روز گذشته شده است. و با بیان دیگر: ارتفاع هلال شب دوم از نوک کوه، نسبت به هلال شب اول، چند برابر می شود.

بخشی از این ارتفاع بخاطر ۱۱/۶۰۶۳۸۹ درجه است که فاصله میان تهران و مکه است. یعنی اگر این افزایش ارتفاع را به ۲۴ تقسیم کنید، تقریباً یک بیست و چهارم آن بخاطر همین فاصله تهران و مکه است.

و همینطور در غروب روزی که مردم تهران هلال را جستجو می کنند و آن را (واقعاً) نمی بینند چون ماه غروب کرده است. اما مردم مکه در غروب همان روز می توانند آن را ببینند زیرا ماه که از افق تهران رد شده و به افق مکه رسیده است بمقدار (نزدیک به) یک بیست و چهارم آن «ارتفاع افزوده»، به ارتفاعش افزوده شده.

### پس مردم مکه حق دارند هلال را یک روز قبل از مردم تهران،

ببینند. و همچنین حق دارند یک روز زودتر از مردم اندونزی، مالزی و ژاپن مشاهده کنند.

یعنی اینهمه مردمان که هلال را یک روز دیرتر از مکه مشاهده می کنند، شب قدر را از دست می دهند و از مزایای آن محروم می شوند. و این یک محاسبه دقیق ریاضی است که هیچ تردیدی در آن نمی ماند.

### معیار برای تعیین شب قدر، افق مکه است پس معیار برای اول

و آخر ماه نیز افق مکه است. و اینکه مطابق «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ» همگان را در همه جای دنیا مجاز کرده که با افق محلی خودشان عمل کنند، صرفاً یک «اعتبار» است که بدلیل عدم امکان اطلاع آنان از افق مکه اعتبار شده تا مردم سرگردان نمانند و بمتابۀ «تیمم» است در عدم امکان آب برای وضو.

همانطور که وقتی آب پیدا شود تیمم باطل می شود، وقتی که امروز اطلاع رسانی و اطلاع گیری از افق مکه برای مردمان جهان کاملاً ممکن و

به آسانی در دسترس است، نمی توان مطابق افق های محلی عمل کرد. پس اصل در تعیین روز جهانی اسلام، افق مکه است و افق های محلی در ناچاری معتبر شده اند. همانطور که امروز افق روز جهانی کابالیسم، افق ژاپن و جزایر فیلیپین در ساحل اقیانوس آرام است. و قبلاً اشاره شد که روز جهانی ۲۴ ساعت طول دارد و همچنین شب جهانی. و حدیث را دیدیم که امام صادق (علیه السلام) نیز در آن عصر قدیم فرموده است: روز شب قدر نیز مثل شب قدر است؛ یعنی طول شب قدر ۲۴ ساعت است.<sup>۵۱</sup>

بگمانم با این شرح، دیگر تردیدی در لزوم (بل و خوب) عمل بر اساس «**وحدت افق جهانی**» باقی نمی ماند همانطور که خود حضرت استاد در بخش بعدی کلام شان، حدیث صحیح هشام بن حکم و چند حدیث دیگر را درباره «وحدت افق» تا جایی که در آن زمان امکان داشت، می آورند. و می دانیم و مسلم است که در حاکمیت امام زمان (عج) فقط بر اساس یک افق عمل خواهد شد و برای «تشتت» در آن جامعه جایی نخواهد بود. اما نه به حکومت آل سعود می توان اطمینان کرد و نه به وهابیان. پس پیشنهاد می شود نمایندگی دولت اسلامی ایران در حجاز بویژه کنسولگری ایران در مکه مسئولیت این امر را بعهده بگیرد و افراد

<sup>۵۱</sup> در اولین بخش از این جزوه.

عادلی در آنجا باشند، و نیز از مردمان شیعه و عادل آنجا در این امر استفاده کند.

### افق مکه افق جهانی اسلام است

در این بحث فقهی به هیچ وجه عنصر «زمان» را دخالت نمی‌دهم، پیشتر عرض کردم که منابع ما فقط به «کتاب، سنت، عقل و اجماع» منحصر است. این سخن را بر اساس «سنت» می‌گوییم؛ که در کنار «صُمِّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطَرِ لِلرُّؤْيَةِ»، گفته‌اند «اگر از رؤیت دیگران برای شما یقین یا اطمینان حاصل شد به آن عمل کنید»<sup>۵۲</sup>.

لازمه این عمل، این است که درست مانند طلوع خورشید از ژاپن که معیار و افق جهانی برای هر روز شده، ما نیز نقطه‌ای از دنیا را معیار رؤیت هلال قرار دهیم. اما کجا را؟ و کدام نقطه را؟ با کدام دلیل؟ خود اسلام و قرآن به طور کامل این نقطه را برای ما (و برای امروز ما) روشن کرده‌اند: «شب قدر». آغاز شب قدر بر اساس افق مکه شروع می‌شود.

<sup>۵۲</sup> و این «رؤیت دیگران» را محدود به یک سرزمین نکرده‌اند، فرق نمی‌کند از مردم کدام منطقه از زمین باشند. و این اطلاق روایت‌های متعدد است.

و بر آن دلالت دارد حدیث هشام بن حکم که بالاترین استحکام را از نظر حدیث شناسی دارد و اصطلاحاً «حدیث صحیح» نامیده می‌شود، و اطلاق حدیث‌های دیگر را تایید می‌کند که در باب ۵ از ابواب «احکام شهر رمضان» وسائل الشیعه، آمده است.

شود، چون قرآن در شب قدر در مکه نازل شده است. پس معیار در شروع آن شب، افق مکه است. و جریان آن شب برای همه آفاق ادامه دارد تا «مطلع الفجر» هر افق.

یعنی آن شب ۲۴ ساعت در روی کره زمین سیر خواهد کرد، از سمت مشرق دامن بر می چیند و به سمت غرب می رود. همچنان سیر می کند تا در پایان ۲۴ ساعت باز در مکه تمام می شود. (همان طور که محاسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... در جهان با این چنین قرار، انجام می یابند و این سخن غریبی نیست).

در این صورت خیلی طبیعی است که رؤیت هلال گاهی در لیبی ممکن شود اما در ایران ممکن نشود. و نیز ممکن است گاهی در مکه رؤیت شود و در قم رؤیت نشود. و بر اساس «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ» باید یک روز پس از مردم مکه، روزه بگیریم، در نتیجه یک روز نیز پس از آنان نماز عید بخوانیم. و در این صورت که هم ما واقعاً رؤیت کرده ایم و هم مردم مکه واقعاً رؤیت کرده اند، با یک «علم اجمالی منحل شده بر علم تفصیلی» روبه رو خواهیم شد. اجمالاً می دانیم یا گزینش مردم مکه صحیح است و آنان شب قدر را درک کرده اند، یا گزینش ما. با عطف توجه به این که گفته شد، معیار شب قدر بر اساس بیان قرآن افق مکه است، تفصیلاً و دقیقاً می دانیم که آنان شب قدر را درک کرده اند و ما درک نکرده ایم.

بر اساس این اصول، در همان غروب روز (مثلاً) پنجشنبه خبر رؤیت

هلال از مکه به شرق و غرب جهان اعلام می شود که روز جمعه عید است. و همه مردمان جهان به آن عمل می کنند و هیچ مشکلی پیش نمی آید. اما جای تشتت ها همچنان باز می ماند. زیرا تنها فرقی که در این صورت حاصل می شود، انتقال تشتت ها از افق خودمان به افق مکه است، برای کسی یقین یا اطمینان خواهد آمد و برای دیگری نخواهد آمد.

پس مشاهده می کنیم اگر بخواهیم از تشتت پرهیز کنیم (و باید پرهیز کنیم)، در هر صورت و در هر شرایط چاره اش همان راه آشنا و مشخص «حکم» است که فقیه حاکم حکم کند. و حکم حاکم مبتنی بر همان مسؤلیت نمایندگی حکومت ایران در حجاز باشد که به شرح رفت.

و اگر برای فقیه حاکم تعیین رؤیت در مکه (به هر دلیلی) ممکن نباشد، یا منشأ یقین نباشد، باید بر اساس «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَطْرُ لِلرُّؤْيَةِ» مطابق افق کشور خود، حکم کند.

و می دانیم که مسلم است در حاکمیت جهانی امام زمان (عج) بر اساس یک افق واحد (که افق مکه باشد) عمل خواهد شد، و در آن «جامعه واحد جهانی» جایی برای تشتت نیست.

### می فرمایند:

**دلیل دوم طرفداران عدم اختلاف آفاق،**

اطلاق روایات، مخصوصاً صحیح هشام بن حکم

است که نشان می دهد اگر در یک منطقه ماه

رؤیت شود برای همه مناطق کافی است.

روایت چنین است: «هشام بن الحکم عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال فی من صام تسعة و عشرين قال: إن كانت له بیته عادلة علی اهل مصر- انهم صاموا ثلاثین علی رؤیته قضی یوما».

آنها معتقدند اطلاق روایت دلالت دارد در هر شهری از شهرهای دنیا ماه دیده شود، برای شهرهای دیگر کافی است خواه بسیار دور باشد یا نزدیک.

همچنین بعضی روایات دیگر.

**پاسخ:** این سخن قابل مناقشه است، زیرا اطلاق این روایات منصرف به بلادی است که اطلاع رسانی در آن زمان نسبت به آن معمول بوده است نه بلادی که چندین ماه با آنها دور بوده است و کمتر خبری از آن می رسیده است.

به عبارت دیگر این روایات ناظر به بلاد متقاربه از نظر افق است که گاه با وسایل آن زمان یک هفته یا یک ماه طول می کشید تا از یکی به دیگری مسافرت کنند، ولی «بلاد غیر هم افق» را که گاه چندین ماه با وسایل آن زمان طول می کشید تا خبرش برسد شامل نمی شود، زیرا کمتر اتفاق می افتاد کسی بعد از چند ماه به

فکر خبررسانی و فحص و بحث دربارهٔ ماه  
رمضان گذشته بیفتد.

حتی اگر شک در اطلاق (و تحقّق مقدمات  
حکمت) در اینجا داشته باشیم، مساوی با عدم  
اطلاق است.

(همان گونه که در اصول آمده است).

بنابراین با این گونه روایات جز حجّیت  
شهادت به رؤیت در بلاد نزدیک و هم افق را  
نمی‌توان اثبات کرد.

**حاشیه:** اولاً: همان فرمایش حضرت استاد را می‌پذیریم؛ مراد حدیث  
یک منطقه ای بوده که اطلاع رسانی مقدور بوده، امروز از جهت اطلاع  
رسانی، کل جهان یک منطقهٔ کوچک شده است و سخن از «دهکدهٔ  
جهانی» می‌رود.

ثانیاً: اگر مراد استاد این است که حدیث صحیح هشام، که در فاز اطلاع  
رسانی سخن می‌گوید، مقصودش همان مناطق متقارب الافق، است و عناصر  
اطلاع رسانی در این حدیث، به همان معنی متقارب الافق، به کار رفته اند.  
در این صورت چندین مشکل پیش می‌آید: ۱- به کدام دلیل الفاظ و  
معانی ای که در حدیث دقیقاً به محور اطلاع گیری و اطلاع رسانی هستند،  
را به معنی «متقارب الافق» بگیریم؟ بر این برداشت، نه جواز لغوی داریم و  
نه اصلی از اصول فقه که به آن تکیه کنیم و نه قاعده ای از قواعد فقهیه.



۲- باید اثبات شود که امکانات اطلاع رسانی در آن زمان، درست به شعاعی که مساوی شعاع محدوده متقارب الافق، بوده است. یعنی این دو امر کاملاً با هم مساوی بوده اند. در حالی که تقارب افق ها یک مقوله تکوینی و مربوط به جغرافی طبیعی است. و امکانات اطلاع رسانی یک مقوله اجتماعی و مربوط به جغرافی اجتماعی است. چگونه می توان این دو را بر همدیگر تطبیق داد.

ممکن است گفته شود: مسئله «اگر»ی، است، یعنی اگر این دو در جایی بر هم منطبق شدند.

در پاسخ گفته می شود: درست است حدیث هم با لفظ «ان» آورده، اما این مصداق **مصادره بمطلوب** است. زیرا چگونه یک «سخن آگری» به یک قاعده «غیر آگری» تبدیل می شود؟ فرمایش استاد همین «اگر» را از بین می برد، هر دو مقوله را با هم مساوی و کاملاً منطبق بر هم می کند. و جایی برای «اگر» نمی ماند. اگر معظم له سخنی از اطلاع رسانی به میان نمی آوردند و می فرمودند: مراد این حدیث این است که «اگر در آن محدوده متقارب الافق، شهری باشد و... حکمش چنین است». در آن صورت نیز نظر ایشان یک «برداشت شخصی» می شد که با یک «نمنع» مردود می گشت. اما وقتی که هم از «اگر» استفاده می کنند و هم آن را با موضوع «اطلاع رسانی» پشتیبانی می کنند تا از حالت «برداشت شخصی» خارج شود و با یک نمع از بین نرود، مشکل مصادره و حتی نوعی «دور مضمهر» پیش می آید. اگر این تمسک به اطلاع رسانی، صحیح باشد، طرف مقابل بطور روشن

تر و واضح تر به آن تمسک می کند و می گوید: آن ادله ای که گمان می کنیم تکلیف افراد را به یک منطقه متقارب محدود می کنند، به دلیل عدم امکانات اطلاع رسانی بوده، و اینک امکانات هست و با گسترش امکانات دامنه «اگر» نیز که در حدیث هشام آمده گسترش می یابد و جهانی می شود.

در عربی «ان شرطیه» و در فارسی «اگر» یک شرط دارند، شرط شان در این حدیث چیست؟ شرط شان «رسیدن خبر بین» است؛ می گوید اگر از یک شهری خبر بین رسید، به آن عمل کن. استاد یک شرط دیگر می افزاید: «اگر در درون محدوده متقارب الافق باشد». این شرط دوم از کجای حدیث در می آید و با کدام دلیل ادبی؟-

#### می فرمایند:

جالب این که بعضی از گذشتگان به لزوم وحدت شب قدر و تعیین مقدرات در یک شب معین و فضیلت آن، استناد جسته اند در حالی که طرفداران این عقیده، وحدت اول ماه را تنها در مناطقی پذیرفته اند که در مقداری از شب با منطقه رؤیت هلال مشترک باشد، یعنی برای مناطق دیگر زمین که به هنگام رؤیت هلال روز است (مانند کشورهای کانادا، آمریکای شمالی و جنوبی) به ناچار شب قدر دیگری قائل هستند و

اول ماه آن مناطق را یک روز متفاوت می‌دانند!  
 و از آن جالب‌تر قول کسانی است که می‌گویند  
 کشورهای اسلامی در منطقه‌ای قرار دارند که در  
 مقداری از شب با هم مشترکند.

در حالی که در کشورهای دور دست  
 میلیونها مسلمان زندگی می‌کنند، به علاوه ما  
 معتقدیم که اسلام و احکام آن سرانجام تمام  
 کره زمین را فرا خواهد گرفت، تکلیف  
 مسلمانان در آن زمان چه خواهد بود؟

**حاشیه:** این تناقض در سخن صاحبان آن «عقیده»، هست. لیکن خود  
 حضرت استاد عین همین تناقض را دارند؛ مگر حضرت ایشان شب قدر را  
 یک شب تکوینی نمی‌دانند؟ اگر آن را تکوینی نمی‌دانند و اعتباری می‌دانند  
 پس چرا بر آن مرجع و مقلدین او، ایراد گرفتند که از برکات شب قدر  
 محروم شده‌اند. زیرا آنان در جواب می‌گویند شب قدر یک امر تکوینی  
 نیست اعتباری است همان شب که ما احیاء داشتیم همان به عنوان شب قدر  
 معتبر می‌شود. و دلیل هم دارند که اشتباه در هلال رمضان معفو است. و  
 همین طور آن «عقیده» مورد نظر نیز می‌گوید: شب قدر تکوینی نیست و  
 می‌تواند دو تا باشد و حتی چند تا، راه اعتبار که بسته نیست.  
 و اگر حضرت استاد شب قدر را یک امر تکوینی می‌دانند، با فتوای  
 خودشان چه باید کرد که در آخر جزوه می‌فرمایند: «وحدت تنها در یک

منطقه امکان پذیر است نه در تمام دنیای اسلام». این فرمایش ایشان در این که شب قدر باید متعدد باشد، در نهایت صراحت است، و معلوم نیست یک امر تکوینی چگونه می تواند در مسئله ما متعدد باشد.

در این جا تکرار این مطلب لازم است که گفته شد: شنبه، شنبه است هم در آسیا، و هم در اروپا و امریکا. شب قدر هم شب قدر است در همه آن ها و فقط یک شب است. همانطور که شرحش گذشت.

می فرمایند: «اسلام و احکام آن سرانجام تمام کره زمین را فرا خواهد گرفت، تکلیف مسلمانان در آن زمان چه خواهد بود؟». آنگاه تکلیف آن جامعه واحد جهانی را تعیین می فرمایند که: هر منطقه برای خود یک رمضان، یک شب قدر و یک عید فطر خواهد داشت، غیر از آنچه در مناطق دیگر است. و این بسی جای شگفت است.

### آخرین فرمایش حضرت استاد دام ظلّه:

کوتاه سخن این که همان گونه که مشهور فقهای ما پذیرفته اند و دلایل مختلف نیز گواهی می دهد، اتحاد افق در رؤیت هلال شرط است، و این امر نتیجه کرویّت زمین است، همان گونه که اختلاف در اوقات نماز و شب و روز ناشی از آن است و اگر منظور، حفظ وحدت میان مسلمین است (با وجود کرویّت زمین)، وحدت تنها در یک منطقه امکان پذیر است نه

در تمام دنیای اسلام، زیرا مسلمانانی در نیم کره  
دیگر زمین زندگی می کنند که حتی مطابق قول  
«عدم لزوم وحدت افق» عید جداگانه ای  
دارند. (البته شرح مسائل فوق مجال و بحث  
وسیع تری را می طلبد).

(و الله العالم بحقائق احکامه)

پایان

**حاشیه: ۱-** جمله «و این امر نتیجه کروییت زمین است»، یعنی نظر  
مرحوم خوئی (قدس سره) درست نیست، زیرا بر مسطح بودن زمین مبتنی  
است و به شرح رفت که آن مرحوم زمین را مسطح نمی دانست. و در این  
مسئله با صحیح ترین اصل کیهان شناسی نظر داده است.

**۲-** حضرت استاد که نگران تشّتت ها درباره هلال هستند، و در صدد  
یک سرو سامان برای جهان تشیع و اسلام می باشند، و این جزوه را برای  
همین دردمندی و دلسوزی مرقوم فرموده اند، باید از «فتوای مشهور بالا»  
منصرف شوند همانطور که در «عمل به نظر شورای هلال بدون حکم  
حاکم» با همه آنها مخالف، هستند، و مخالفت با «شهرت» آسان تر است.

(و الله العالم بحقائق احکامه)

پایان